

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی

احمد محمدپور*، داریوش بوستانی**، رسول صادقی***، مهدی رضایی****

چکیده: بنیان روش‌شناسی فمینیستی در نقد علوم طبیعی و اجتماعی به‌عنوان دانش‌های دوجنسی‌گرا قرار دارد. فمینیست‌ها بر این باورند که سؤال‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم، روش‌شناسی‌ها و داعیه‌های معرفتی دانش متعارف که فرض می‌شود فراغت ارزشی-جنسیتی دارند، در حقیقت درکی مخدوش‌شده و ناعادلانه، هم از طبیعت و هم از زندگی اجتماعی، به‌دست داده‌اند. به‌علاوه، تجربه‌های مرتبط و مبتنی بر جهان اجتماعی در دانش اثبات‌گرایی، حذف یا در بهترین حالت دست‌کم گرفته شده است. به همین علت، از میانه‌ی دوم قرن بیستم، فمینیسم خواه به‌عنوان نوعی نقد و خواه به‌عنوان یک روی‌کرد نظری مبتنی بر پارادایم انتقادی یا به مثابه یک پارادایم مستقل در علوم اجتماعی و رفتاری معاصر، اصول و مفروضات پارادایمی وفاق سنتی-اثبات‌گرایی را به چالش کشاند و بر همین اساس، بدیل‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خاص خود را عرضه کرد. از منظر روی‌کرد فمینیستی، دانش دارای خصلتی محلی، موقعیتی، بسترگرا و تاریخی و نه موجودیتی جهان‌شمول و فراابستری است. این مقاله قصد دارد مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی در تحقیق فمینیستی را مطالعه کند. در این راستا، ابتدا ضمن مرور اجمالی بر روی‌کرد عمومی فمینیسم و روند پیدایش تاریخی آن، سه خُرده‌ریافت تجربه‌گرایی فمینیستی، نظریه‌ی دیدگاه فمینیستی، و پست‌مدرنیسم فمینیستی مطالعه می‌شوند. سپس، مواضع پارادایمیک تحقیق فمینیستی در قالب مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بحث و مطالعه می‌شوند. بخش آخر مقاله به نقدهای روش‌شناختی فمینیستی از پارادایم اثباتی و نیز معرفی و تشریح اصول روش تحقیق فمینیستی اختصاص دارد.

واژگان کلیدی: پارادایم فمینیستی، روش تحقیق فمینیستی، هستی‌شناسی فمینیستی، معرفت‌شناسی فمینیستی.

* دکترای جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی و عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا a_mohammadpur@yahoo.com

** دکترای جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان dboostani@mail.uk.ac.ir

*** دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران rassadeghi@yahoo.com

**** دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران m_rezaei_05@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۱۱/۱۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۰۱/۲۳

مقدمه

فمینیسم گرچه به عنوان یک رویکرد نظری معاصر و عمدتاً مبتنی بر رویکردهای مارکسیستی کلاسیک و نتوانتقادی شناخته شده است، اما حضور زنان در عرصه‌ی نظریه و روش در علوم اجتماعی و مباحث فمینیستی آن‌ها به دوره‌ی روشن‌گری و پیدایش علم جامعه‌شناسی برمی‌گردد (همیلتون^۱، ۱۹۹۲؛ آپلروت و ادلز^۲، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۴؛ آلن^۳، ۲۰۰۵؛ والاس^۴، ۲۰۰۵). مباحث درباره‌ی تحقیق فمینیستی امروزه بر دریافت‌های کمی و کیفی در پژوهش اجتماعی تأثیری فراوان گذاشته است. بحث بر سر این که چه چیزی روش‌های فمینیستی را «فمینیستی» می‌کند و تا چه میزان می‌توان آن‌ها را روش قلمداد کرد جزو مسایل مهم و محوری جامعه‌شناسی قلمداد می‌شود. فمینیسم به ایده‌هایی اطلاق می‌شود که نخستین بار به وسیله‌ی زنان و با هدف تغییر در خودآگاهی آن‌ها و نیز تغییر اجتماعی ارایه شود. فمینیسم درباره‌ی زندگی اجتماعی از دیدگاه زنان، به عنوان گروه‌هایی که از نظر اجتماعی زیان دیده‌اند، رویکردهایی ارایه می‌دهد و بر این فرض استوار است که هویت مردانه و زنانه به طور اجتماعی شکل یافته است و تبیین اجتماعی می‌تواند در این راستا باشد که چرا مردان بر دنیای اجتماعی زنان مسلط هستند. همچنین آن‌ها بر این باورند که روابط بین مرد و زن در فضاهای کار، سیاست، خانواده و جنسیت، الگوهای نابرابری جنسیتی را به نمایش می‌گذارد (بارت و فیلیپس^۵، ۱۹۹۲؛ کهون^۶، ۲۰۰۳؛ هارالامبوس و هولبورن^۷، ۲۰۰۲؛ آپلروت و ادلز، ۲۰۰۸). این رویکرد بر این باور است که انسان‌ها در جامعه می‌آموزند که مرد یا زن باشند. به علاوه، زنان در فرایند اجتماعی شدن اطاعت از نقش‌های مردانه را درونی می‌کنند. به همین دلیل رویکرد فمینیستی، جنسیت را به مثابه امری می‌بیند که به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شود^۸ (کالینز^۹، ۱۹۹۴؛ کالهن^{۱۰}، ۱۹۹۵؛ ترنر^{۱۱}، ۲۰۰۳؛ هاردینگ^{۱۲}، ۲۰۰۴؛ سیدمن^{۱۳}، ۲۰۰۸).

از دیدگاه زنان، جهان اجتماعی جهانی «جنسیتی شده»^{۱۴} است. احساسات، نیازها، رفتارها، نقش‌های اجتماعی، حرفه‌ها و کل نهادهای اجتماعی به عنوان اموری مردانه، زنانه یا مناسب برای مردان و زنان تعریف و بازتعریف

1. Hamilton, P

3. Allen, K

5. Barrett M. and A. Philips

7. Haralambos, M. and M. Holborn

9. Collins, R

11. Turner, J

13. Siedman, S

2. Appelrouth, S. and L. D. Edles

4. Wallace, R

6. Cahoone, L

8. Socially Constructed

10. Calhoun, C

12. Harding, S

14. Gendered

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۵۳

می‌شوند. برای مثال برخی حوزه‌ها نظیر تغذیه، مراقبت و احساسات عاطفی به مثابه اموری زنانه و در نتیجه پرستاری، منشی‌گری و مراقبت از کودکان به‌عنوان مشاغل زنانه تعریف می‌شود. از نظر آن‌ها، تفاوت‌های جنسیتی زنان و مردان برای حفظ سلطه‌ی مردان بر دنیای زنان ساخته شده است. این سلطه نه در همه، بلکه در اکثر جوامع مشهود و متعارف است. همانند هر گروهی که از داشتن قدرت سود می‌برد، مردان نیز علاقه‌مند به حفظ سلطه‌ی خود هستند. به همین دلیل، روابط نابرابر و فرودست جنسیتی می‌تواند به حفظ منابع سلطه‌ی آن‌ها کمک کند.

بر این اساس، فمینیست‌ها بر این باورند که سؤال‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم، روش‌شناسی‌ها و داعیه‌های معرفتی دانش متعارف، که فرض می‌شود فراغت ارزشی-جنسیتی دارند، در حقیقت درکی مخدوش‌شده و ناعادلانه هم از طبیعت و هم از زندگی اجتماعی به‌دست داده‌اند. به‌علاوه، تجربه‌های مرتبط و مبتنی بر جهان اجتماعی در دانش اثبات‌گرایی حذف یا در بهترین حالت، دست‌کم گرفته شده است. به همین علت، از میانه‌ی دوم قرن بیستم، فمینیسم خواه به‌عنوان نوعی نقد، خواه به‌عنوان یک روی‌کرد نظری مبتنی بر پارادایم انتقادی یا به مثابه یک پارادایم مستقل در علوم اجتماعی و رفتاری معاصر، اصول و مفروضات پارادایمی وفاق سنتی-اثبات‌گرایی را به چالش کشاند و بر همین اساس، بدیل‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خاص خود را عرضه کرد. از روی‌کرد فمینیستی، دانش دارای خصلتی محلی، موقعیتی، بسترگرا و تاریخی و نه موجودیتی جهان‌شمول و فرا‌بستری است.

با توجه به اهمیت روزافزون روی‌کرد فمینیستی در روش‌شناسی اجتماعی، این مقاله در صدد است مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی در تحقیق فمینیستی را مطالعه کند. با این هدف، ضمن مرور اجمالی به روی‌کرد عمومی فمینیسم و روند پیدایش تاریخی آن، سه خُردره‌یافت تجربه‌گرایی فمینیستی، نظریه‌ی دیدگاه فمینیستی و پست‌مدرنیسم فمینیستی و روش‌شناسی آن‌ها مطالعه می‌شود. بخش آخر مقاله به نقدهای روش‌شناختی فمینیستی از پارادایم اثباتی و نیز معرفی و تشریح اصول روش تحقیق فمینیستی اختصاص دارد.

روند اندیش‌مندی فمینیسم و خاستگاه روشی آن

در تاریخ نظریه‌پردازی فمینیستی سه دوره‌ی زمانی مهم از هم جدا شده‌اند: دوره‌ی نخست ریشه در جنبش‌های دوره‌ی ترقی‌خواهانه دارد و با تلاش‌های آن برای ثبت نقش‌های زنان در فرهنگ مشخص می‌شود. در خلال این دوره، که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ طول کشیده است، جنس و جنسیت در قالب یک مقوله‌ی تجربی واحد قرار گرفتند و این تصور وجود داشت که بیولوژی، تعیین‌کننده‌ی نقش‌های اجتماعی است. در این دوره، زنان

جامعه‌شناس بزرگ مانند مارتینو^{۱۵} (۱۸۷۶-۱۸۰۲)، آدامز^{۱۶} (۱۹۳۵-۱۸۶۰)، گیلمن^{۱۷} (۱۹۳۵-۱۸۶۰)، کوپر^{۱۸} (۱۸۵۸-۱۹۶۴)، ماریانا وبر^{۱۹} (۱۹۵۴-۱۸۷۰) و وب^{۲۰} (۱۹۴۳-۱۸۵۸) در پیدایش و توسعه‌ی علوم اجتماعی نقشی مهم داشته‌اند (لنگرمن و برانتلی^{۲۱}، ۱۹۹۸، آلن، ۲۰۰۶؛ کیویستو^{۲۲}، ۲۰۰۷؛ آپلروت و ادلز، ۲۰۰۸).

در دوره‌ی دوم بین جنس بیولوژیکی و نقش‌های برساخته‌ی اجتماعی جنسیتی نوعی جدایی ایجاد شد. مارگرت مید^{۲۳} و بندیکت از چهره‌های مهم این دوره هستند. این موج که به دنبال جنبش‌های حقوق اجتماعی و مدنی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ برخاست، در آمریکا زمینه‌ی ظهور مطالعات زنان را فراهم کرد. دانشمندانی که در حوزه‌ی بین رشته‌ای مطالعات زنان کار می‌کردند نظریه‌هایی ارائه دادند که به روش‌های تحقیقی گوناگونی منجر شد. آن‌ها رهیافت‌های اثباتی را به چالش کشیدند و بر شمول جنسیت و سایر ارزش‌های بستری در پژوهش اجتماعی تأکید کردند. گرچه جنسیت عمدتاً به‌عنوان یک متغیر زمینه‌ای در علوم اجتماعی به‌کار رفته است، اما صرفاً یک سنجه‌ی ساده نیست و به مثابه یک علم یا روش نیز مطرح شد. بنابراین، تحقیق فمینیستی برخاسته از درون بستر موج دوم جنبش فمینیستی است. از آن‌جا که دانشمندان و دانشجویان زن در گروه‌های آزادی‌بخش سراسر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مشارکت داشتند، لذا به‌طور فزاینده به تجربه‌های بستری خود به‌عنوان یک زن، مدل‌ها، مطالعه‌ها و یافته‌های کلان علم آگاه شدند (ترنر، ۲۰۰۳؛ هس-بایبر و لیوی^{۲۴}، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷). دوره‌ی سوم نیز که از ۱۹۸۰ تاکنون ادامه دارد با نقد مفروضات جهان‌خواهری^{۲۵}، در مورد جنسیت به مثابه یک امر اجتماعی اتخاذشده جهت‌گیری‌های گوناگون شده است. در این برهه، فمینیست‌های رنگین‌پوست بر این باورند که جنسیت یک امر ایستا نبوده، بلکه پویاست و این پویایی‌ها می‌تواند به اشکال متعدد بروز کند (سیدمن، ۲۰۰۸).

از دوره‌ی موج دوم، می‌توان دو جهت‌گیری عمده در پارادایم فمینیستی تحت عناوین فمینیسم ژینوسنتریک^{۲۶} و فمینیسم اندروسنتریک^{۲۷} را از یکدیگر تفکیک کرد:

فمینیسم ژینوسنتریک: از روزهای اول جنبش دوم فمینیستی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ تاکنون، فمینیست‌ها با

15. Martineau, Harriet

17. Gilman, Charlotte Perkins

19. Weber, Marianne

21. Lengermann, P. M. and J. Niebrugge- Brantley

23. Mead, Margaret

25. Global Sisterhood

27. Androcentric

16. Adams, J

18. Cooper, Anna Julia

20. Webb, B. P

22. Kivisto, P

24. Hesse-Biber, S. N. and P. Leavy

26. Gynocentric

ضد فمینیست‌ها بر سر یک امر کلیدی اتفاق نظر داشته‌اند و آن این بوده است که مردان و زنان به شیوه‌های بنیادی با یکدیگر تفاوت دارند. آن‌ها به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشند، متفاوت احساس می‌کنند، چیزهای متفاوتی می‌خواهند و به شیوه‌ای متفاوت با دیگران و جهان اجتماعی خود رابطه برقرار می‌کنند؛ این تفاوت‌ها گاهی حتی به تضاد و تقابل نیز می‌انجامد. با وجود تفاوت‌ها و تنوع در مردان و زنان، نوعی هم‌سانی یا یک هویت مشترک در بین مردان و در بین زنان وجود دارد. از نظر برخی فمینیست‌ها، همه‌ی زنان دارای یک واقعیت زیستی، روان‌شناختی، یا اجتماعی مشترک هستند. به عبارت دیگر، زندگی‌های زنان به دلیل تجربه مشترک سلطه‌پذیری تحت نظام مردسالاری با هم مشترک هستند. در واقع آن‌ها دارای تجربه‌ها، ارزش‌ها، علایق مشترک و خواستار رهایی از این سلطه هستند. این علاقه به هویت و واقعیت بنیادی مشترک، ریشه در روی‌کردی فمینیستی دارد که آن‌را فمینیسم ژینوستریک می‌خوانند. دوروتی اسمیت^{۲۸} (۲۰۰۵) یکی از نظریه‌پردازان بزرگ این ره‌یافت است. هدف او ایجاد نظریه‌ای اجتماعی از نظر تجربه، علایق و ارزش‌های زنانه است. جامعه‌شناسی فمینیستی او در صدد افزایش درک زنان نسبت به آن دسته از نیروهای اجتماعی است که زندگی آنان را شکل داده، به آن‌ها ستم کرده و هم تغییر اجتماعی را ناممکن کرده‌اند. از نظر او جنسیت یک مقوله‌ی تعیین‌کننده و بسیار مهم در تحلیل اجتماعی است. جنسیت؛ خودها، نهادها، فرهنگ و سیاست‌های جامعه را ساخت می‌دهد. ویژگی جنسیتی‌شده‌ی خود و جامعه، به حوزه‌ی دانش از جمله علم نیز کشیده شده است. اذعان به برچسب جنسیتی دانش به این معناست که هیچ دیدگاه جهان‌شمول و انباشتی وجود ندارد که از طریق آن دنیا شناخته شود: «هیچ نظریه، هیچ روش و هیچ دانشی نمی‌تواند وجود داشته باشد... یعنی نه به‌وسیله‌ی مردان و نه زنان ساخته نمی‌شود... بلکه از دیدگاهی مشخص در جامعه ساخته می‌شود و به نفع کسانی است که آن‌را می‌سازند» (ناپلز، ۲۰۰۳؛ سیدمن، ۲۰۰۸b و ۲۰۰۸a: ۲۰۴).

از نظر تاریخی، مباحث فمینیستی بیان‌گر مسایل مرتبط با دوگانگی جنسیتی در جامعه‌ی غرب است. زنان و مردان به‌ویژه در جامعه‌ی معاصر غرب به‌صورت متفاوت و نابرابر از نظر اجتماعی استقرار یافته‌اند (جونز^{۲۹}، ۲۰۰۲). البته زنان بر حسب طبقه، نژاد و برخی مؤلفه‌های دیگر تفاوت دارند. با وجود این، تا زمانی که زندگی زنان در حوزه‌ی مراقبت از خانواده و خانوار تعریف و متمرکز شده است، زندگی آن‌ها در محله‌ها، زمان‌ها و روابطی خاص قرار می‌گیرد. به همین علت با توجه به محیط‌های زندگی‌شان، زنان شیوه‌ای خاص و متمایز از دانش را تولید می‌کنند. لذا زمانی که زنان در مورد زندگی اجتماعی صحبت می‌کنند، بر تمایز و

²⁸. Smith, Dorothy

²⁹. Jones, A

خاص بودن رفتار، زمان، مکان و روابط اجتماعی ویژه تأکید دارند. اسمیت (۲۰۰۵) عنوان می‌کند که تجربه‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های اندیشیدن یا دانستن تا همین اواخر آشکارا در آنچه دانش‌های مسلط خوانده می‌شد، غایب بوده است. برای مثال، جامعه‌شناسی ممکن است بخواهد علم جامعه باشد، اما علم «همه» نبوده است که دارای ویژگی «اجتماعی» هستند. روش‌ها، طرح‌های مفهومی و نظریه‌های این دانش متعارف، مبتنی بر و در درون جهان اجتماعی مردانه ساخته شده‌اند (شیبینگر^{۳۰}، ۲۰۰۳؛ اسمیت، ۲۰۰۵؛ سیدمن، ۲۰۰۸).

در تحلیل‌های جامعه‌شناسی کلاسیک تا معاصر، مردان به‌عنوان کنش‌گران، محرکان و دگرگون‌کننده‌گان زندگی اجتماعی مطرح شده‌اند، در حالی که زنان از رویکردهای کلیدی این حوزه محروم بوده‌اند و سهم آن‌ها را در ساختن جامعه نادیده گرفته‌اند. به همین علت مسایل اساسی جامعه‌شناسی مانند کار دست‌مزدی، سیاست و سازمان‌های رسمی نشان از ارزش‌ها و تجربه‌های مردانه است. در حالی که حوزه‌ی مطالعات زنانه به امور خانواده، کودکان، روابط جنسی، مسایل عاطفی و مشاغل حاشیه‌ای محدود شده است (هاردینگ، ۱۹۹۱؛ نیومن^{۳۱}، ۲۰۰۶). از این‌رو ادبیات جامعه‌شناسی بیان‌گر این واقعیت است که زندگی‌های مردان در جهان عمومی کار، دانش، و سیاست همواره محوریت داشته و به نفع آن‌ها عمل کرده است. بر این اساس، هدف علم فمینیستی، بازیابی و بازتعریف زنان در زندگی‌های واقعی آن‌هاست. محیط‌های محلی زنانه، روابط اجتماعی، و فعالیت‌های آن‌ها می‌تواند برای این دانش اجتماعی جدید یک نقطه‌ی شروع باشد. جامعه‌شناسی فمینیستی عمدتاً بعد از واقع‌گرایی اجتماعی مارکسیستی توسعه یافت. مارکسیسم یا ماتریالیسم تاریخی با افراد واقعی دارای نیازهای واقعی، مکان‌یافته در زمان و فضاهای خاص، و درگیر در روابط اجتماعی واقعی آغاز می‌شود و آگاهی اجتماعی در پیوند با روابط اجتماعی واقعی ظهور می‌یابد.

اسمیت (۲۰۰۵) این ایده را رد می‌کند که نظریه و جامعه‌شناسی فمینیستی یک جهت‌گیری سیاسی صرف است و معتقد است که این واقعیت که همه‌ی دانش‌ها از جمله دانش فمینیستی از نظر اجتماعی، موقعیتی است به این معنا نیست که دانش معتبر ناممکن است. وی ایده‌ی وجود یک حقیقت و زبان جامع واقعیت اجتماعی را رد می‌کند. ما می‌توانیم جامعه را بشناسیم چون ما آن‌را می‌سازیم. جامعه‌شناسی همیشه یک جامعه‌شناسی «درون‌ما» است و به‌زعم دانش‌دارای دو خصوصیت عینی بودن و موقعیت‌یافتگی و هدف آن ایجاد یک میان‌بر بین عینی‌گرایی و نسبی‌گرایی است. بر همین اساس، اسمیت از روش مردم‌نگاری نهادی^{۳۲}

³⁰. Schiebinger, L

³². Institutional Ethnography

³¹. Neuman, L.

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۵۷

برای پرده‌برداری از لایه‌های زیرین عینیت جنسیتی شده و دستیابی به دانش تضعیف‌شده و به حاشیه رانده‌شده فمینیستی سخن می‌گوید (اسمیت، ۲۰۰۵؛ سیدمن، ۲۰۰۸).

سلطه اجتماعی مورد نظر فمینیست‌ها، نه تنها از طریق صورت‌بندی‌های نهادی-تاریخی مردانه، بلکه از طریق متون، اسناد پزشکی، گزارش‌های سرشماری، مطالعه‌های موردی روان‌کاوانه، ثبت‌های ازدواج و پرونده‌های اشتغال نیز اعمال می‌شود. همه‌ی این‌ها جهانی از انواع فردی، اجتماعی و فرایندهای غیرشخصی می‌سازند که می‌توانند دست‌کاری و کنترل شوند (برای مثال: مریض، روانی، بیکار، متأهل، سفید، مجرم و ناتوان). واقعیت‌های اجتماعی به‌عنوان اموری تحت تسلط فرایندهای غیرشخصی قالب می‌یابند (مانند: بیانی از ارزش‌ها، نگرش‌ها، بیماری، و یا فقر) و متون حکمرانی و سلطه با انتزاع از افراد کنش‌گر واقعی در محیط‌های اجتماعی خاص مشخص می‌شوند. دانش‌های عینی‌شده، تجربه‌های زندگی واقعی را در قالب زبانی ترجمه می‌کنند که گمنام، غیرشخصی، عمومی، و عینی‌گراست. به همین علت، دانش عینی‌شده با سلطه ارتباط می‌یابد. در این زمینه اسمیت (۲۰۰۵) به گفتمان روان‌پریشی اشاره می‌کند که بر اساس آن برخی افراد به‌دلایل وراثتی یا طبیعی بیمار می‌شوند؛ به همین علت او هم به همه‌ی مدل‌های پزشکی مشکوک است. با وجود این، او منکر وجود افراد دارای مشکل‌های روانی و عاطفی نیست، بلکه در صدد اعتبار و پیامدهای پزشکی شدن چنین بیماری‌هایی را نقد کند. با عنایت به چنین دانشی، وی در صدد تفسیر برساخت‌گرایانه از این بیماری‌های روان‌کاوانه است و بر عاملیت اخلاقی و مسئولیت‌پذیری در قبال آن تأکید دارد (سیدمن و الکساندر، ۲۰۰۸؛ سیدمن، ۲۰۰۸، a, b).

فمینیسم اندروستریک: از دهه‌ی ۱۹۷۰، فمینیسم به تدریج به سمت «فمینیسم تفاوت»^{۳۳} حرکت کرد. علاقه به هویت واحد زنانه، دیگر به معنای وضعیت مشترک ستم و مقاومت زنانه نبود به همین علت، صداهایی مخالف از مواضع دیگر برخاست؛ مانند زنان سیاه‌پوست، زنان یهودی، زنان پسااستعماری و نظایر آن. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، فمینیسم به یک روی‌کرد بسیار پیچیده تبدیل شد. گرچه بر هویت مشترک زنانه تأکید می‌شد، اما هویت‌های فمینیستی جدیدتر مانند زنان رنگین‌پوست، زنان طبقه‌ی پایین و فمینیست‌های پسااستعماری^{۳۴} رشد کردند. آن‌ها به فمینیسم ژینوستریک به‌علت روی‌کرد اروپامحور، مبتنی بر طبقه‌ی متوسط، فاقد جهت و سفیدپوست بودن حمله کردند. علاوه بر این‌ها، از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، صدای روشن‌فکری جدید تحت عنوان

33. Difference Feminism

34. Postcolonial Feminist

فمینیسم پست‌مدرن ظهور کرد. در این میان می‌توان به فمینیسم پست‌مدرن جودیت باتلر^{۳۵} و فمینیسم سیاه‌پوست^{۳۶} پاتریشیا هیل کالینز^{۳۷} اشاره کرد. از نظر فمینیست‌های پست‌مدرن، هویت جنسیتی ثابت نیست و توسط جامعه و طبیعت شکل نمی‌گیرد. هیچ هویت واحد جنسیتی وجود ندارد که ویژگی‌های روان‌شناختی، ارزش‌های فرهنگی، یا موقعیت‌سازی اجتماعی مشترک بر اساس آن صورت گیرد. از این‌رو، ایده‌ی ناب هویت زنانه‌ی مشترک ژینوسنتریک زیر سؤال رفت (آلن، ۲۰۰۵؛ آپلروت و ادلز، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸).

علاوه بر این، فمینیست‌ها با ارجاع به رهیافت‌های پساساختارگرایانه، به زبان به‌عنوان نظامی از نشانه‌ها توجه می‌کنند که پیوستگی آن مبتنی بر روابط درونی تفاوت‌هاست. از این نظر، «زنان» معنا را صرفاً در رابطه‌ی متباین با «مردان» در یک سیستم زبانی ویژه به‌دست می‌آورند. معانی این نشانه‌ها-از جمله معانی مرد و زن- بی‌ثبات، چند مرکزی و متناقض هستند. چون افراد با توجه به محورهای چندگانه (جنسیت، طبقه، نژاد و جنس‌گرایی) در سلسله‌مراتب اجتماعی به‌طور متفاوت جایابی می‌شوند، لذا معنای جنسیت متفاوت خواهد بود و نشانه‌ها مازاد معانی را تولید خواهند کرد. علاوه بر نشانه‌ها، زنان و مردان به‌عنوان میدان تضاد اجتماعی عمل خواهند کرد تا حدی که جنسیت، محور قشربندی اجتماعی می‌شود و به همین دلیل سیاست‌های زبانی مهم هستند. برای مثال؛ تعریف زن به‌عنوان فردی شهودی، پرورش‌دهنده و ابزاری در مقابل مردان به‌عنوان موجوداتی عقلانی، خودمحور، هدف‌محور و فرادست قرار می‌گیرد (تانسینی^{۳۸}، ۱۹۹۹؛ والاس و آلیسون، ۲۰۰۵؛ کیویستو، ۲۰۰۷؛ سیدمن، ۲۰۰۸).

از نظر فمینیست‌های پست‌مدرن، جنسیت توهم نیست. در مقابل و به موازات نقض رابطه‌ی بین جنس و جنس‌گرایی فوکو، برخی فمینیست‌های پست‌مدرن بر این باورند که جنسیت، معلول هویت‌های جنسیتی تقابل‌گرا، گفتمان (مانند: علم و فرهنگ عامه) و روش‌های اجتماعی (مانند: حقوق، قوانین خشونت، و نهادهای ناهم‌جنس‌گرا) است که انسان‌را به مثابه انواع جنسیتی متضاد به تصویر می‌کشند (تایسون، ۲۰۰۶). این گفتمان‌ها، رمزهای فرهنگی و هنجارهای اجتماعی را خلق می‌کنند که اقتدار همگانی را به‌دنبال دارد. به همان اندازه که این رمزها و هنجارهای جنسیتی در خانواده‌ها، نهادها، رسانه‌ها و علوم اجتماعی وارد و تقویت می‌شوند، به همان اندازه زندگی ما را نیز شکل می‌دهند. باتلر در این خصوص نظریه‌ی اجرای جنسیت را مطرح می‌کند که بر اساس آن نه طبیعت و نه جامعه، خودهای هسته‌ی جنسیتی را تولید نمی‌کنند، بلکه انسان‌ها خود با اجرای نقش‌های جنسیتی

35. Judith Butler

37. Patricia Hill Collins

36. Black Feminist

38. Tanesini, A

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۵۹

یاد می‌گیرند که زن یا مرد باشند؛ این کار همانند استفاده از زبان، به صورت موقعیتی آموخته می‌شود. هدف باتلر در این روی‌کرد درک صورت‌بندی هویت جنسیتی، جنس‌گرایی، سلطه‌ی مردانه و به عبارت دیگر «تبارشناسی انتقادی جنسیت»^{۳۹} است. او درصدد جای‌گزین کردن سیاست‌های فمینیستی برابری اجتماعی با سیاست‌های براندازی هویت نیست، بلکه درصدد از جا‌کندن «زن» به عنوان بنیان سیاست‌های فمینیستی است. اگر «خود» در همان عمل اجرا تولید می‌شود و اگر هیچ فاعلی پشت سر فعل وجود ندارد، پس برساخت زن به عنوان مکان معانی متضاد، امکاناتی جدید را برای سیاست‌های هویتی، جنسیتی و اجتماعی فراهم می‌سازد. فمینیسم می‌تواند مدعی یک هویت واحد باشد؛ «زنانی» که به نام آن‌ها حرف می‌زنند و عمل می‌کنند (هارالامبوس و هولبورن، ۲۰۰۴، سیدمن ۲۰۰۸b و ۲۰۰۸a؛ آپروت و ادلز، ۲۰۰۸).

گرچه فمینیسم به وضوح رشته‌ای از نظریه‌ی انتقادی است، اما جای‌گاه مجادله‌آمیز و سهم‌های نظری ارزش‌مند آن در حوزه‌ی روش و به‌ویژه روش‌شناسی کیفی یک بحث کاملاً جداگانه است. همانند نظریه‌ی انتقادی، فمینیسم یک نظریه یا روش واحد نیست. با وجود این، حوزه‌ای بسیار قوی مشتمل بر روایات رقیب در مورد ماهیت و پیامدهای جنسیت است. این روایات عبارتند از:

فمینیسم لیبرال: به ملاحظه‌ی زنان در حقوق و مزایایی می‌پردازد که به‌طور سنتی به مردان داده شده است. **فمینیسم رادیکال:** این نحله‌ی فکری به زنان به عنوان موجوداتی کاملاً متفاوت از مردان و حتی بهتر از آن‌ها باور دارد و بر جداگرایی جنسی تأکید می‌کند.

فمینیسم روان‌کاو: متأثر از کارهای کلاسیک فروید و سپس لاکان است و بر ابعاد روان‌کاوانه‌ی نابرابری اجتماعی-جنسیتی و دانش برخاسته از آن تأکید دارد.

فمینیسم ایدئولوژیک یا مارکسیست: این نحله مبتنی بر «اصلاح» و نقد مارکسیستی از جامعه‌ی سرمایه‌داری است و جنسیت را به مثابه بخشی از روابط طبقاتی تاریخی می‌بیند که نظام‌های ستم و سلطه تحت سرمایه‌داری را می‌سازد.

فمینیسم سوسیالیست: این نحله از دهه‌ی ۱۹۷۰ ظهور کرد و ترکیب فمینیسم‌های مارکسیستی، روان‌کاو و رادیکال است و جنسیت را تابع روابط متقابل دیالکتیکی بین زیست‌شناسی، جامعه و کار انسانی می‌داند.

³⁹. Critical Genealogy of Gender

فمینیسم دیدگاه^{۴۰}: این نحله استدلال می‌کند که وضعیت به حاشیه رانده‌شده‌ی زنان در فرهنگ به‌عنوان «دیگری»، یک منبع تفاوتی ارزش‌مند در نقد و دگرگونی نهادهای ستم خیز و ظالمانه است.

فمینیسم پسا ساختارگرا^{۴۱} یا پست‌مدرن: این روی‌کرد برای درک چگونگی ساخته شدن هویت‌های جنسیتی و به‌کارگیری آن به‌عنوان یک فرایند سیاسی به تحلیل گفتمان می‌پردازد. هم‌چنین این نحله با عدم فرض اولویت و تفاوت‌های ذاتی بین جنس‌ها از سایر روی‌کردها متفاوت است.

فمینیسم پسااستعماری^{۴۲}: برخاسته از تالاقی انتقادهای فمینیسم‌های غربی و نقدهای پسااستعماری از معرفت‌شناسی‌های غربی است و بر ساخت تاریخی مفهوم «دیگری»، تأکید دارد (جولیا، ۲۰۰۰؛ لیندولف و تاپلور، ۲۰۰۲؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

جدول (۱) مقایسه‌ی برخی ابعاد نحله‌های متفاوت فمینیستی

روشن‌کرد	لیبرال	رادیکال	روانکاو	مارکسیست
ریشه‌های روشن‌فکری	برخاسته از نظریه‌ی سیاسی قرن هیجدهم و نوزدهم.	برخاسته از جنبش‌های آزادی‌بخش زنان اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰.	برخاسته از روی‌کردهای فرویدی.	مبتنی بر اصلاح و نقد مارکسیستی از جامعه‌ی سرمایه‌داری از میانه قرن نوزدهم.
مفهوم ماهیت انسان	موجودی خودمختار و شایسته‌ی عقلانیت (ثبوت ذهن / بدن، فردگرایی انتزاعی)	به‌طور بنیادی جنسیتی شده.	ماهیت انسان از نظر زیستی و روان جنسیتی رشد می‌یابد.	تحت تأثیر شرایط مادی و تاریخی است.
مفهوم جنس/جنسیت	جنس بخشی از اعطای زیستی ذاتی و یک متغیر بنیادی / جنسیت به مثابه رفتار جنسیتی	طبقه‌ی جنسی به مثابه شرایطی برای ستم به زنان / جنسیت به مثابه برساخت اجتماعی برای فرودستی در برابر مردان	جنس به مثابه بخشی از رشد روان جنسی انسان / جنسیت به مثابه ساختاردهنده به نظام اجتماعی سلطه مردان	جنسیت به مثابه بخشی از روابط طبقاتی تاریخی که نظام‌های ستم تحت سرمایه‌داری را می‌سازد.
مفهوم جامعه خوب	جامعه‌ای عادلانه که به افراد قدرت خودمختاری و حقوق فردی دهد.	جامعه‌ای آزاد از جنس / جنسیت (و شاید مادرسالاری).	فاقد ساخت جنسیتی و دارای برابری والدینی.	جامعه‌ی بی‌طبقه که توسعه‌ی کامل ماهیت بشری را برآورده کند.
موضوع معرفت‌شناسی	عینیت اثباتی و فراغت-جنسیتی.	دانش کل‌نگر زن-محور خارج از ساختارهای پدرسالارانه ممکن است.	شیوه‌ی زنانه‌ی دانش از مردان به‌دلیل رشد روان جنسی متفاوت، متفاوت است.	اتخاذ دیدگاه طبقه‌ی ستم‌دیده تحت سرمایه‌داری در راستای علایق معرفتی زنانه برای بیان تأمین اجتماعی
روش‌شناسی	علوم اجتماعی اثباتی، آزمایش‌های تحلیل‌های همبستگی عمدتاً کمی	گروه‌های آگاهی‌بخش و مطالعات موردی	مطالعات موردی کلینیکی، تمرکز بر روابط اجتماعی بستر-ویژه و فرایندهای رشدی، تواریخ زندگی	اقتصاد سنجی، تحلیل‌های تاریخی داده‌های اجتماعی - کلان

40 . Standpoint Feminism

42 . Postcolonial Feminism

41 . Post-Structural Feminism

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۶۱

ادامه‌ی جدول (۱) مقایسه‌ی برخی ابعاد نحله‌های متفاوت فمینیستی

جهان سوم / پسا استعماری	پسا ساختارگرا / پست مدرن	سوسیالیست	روی کرد
یک ایدئولوژی غربی تولید شده از روابط استعماری که به غربی شدن خدمت کند. صورت‌بندی‌های اجتماعی دیگر ممکن هستند.	شالوده‌شکنی و طبیعت‌زدایی از گفتمان‌ها و روش‌هایی که به آن شکل می‌دهد.	فاقد همه نظام‌های ستم عمومی / خصوصی مبتنی بر جنس، جنسیت، نژاد، طبقه و غیره، دگرگونی در روابط اجتماعی.	مفهوم جامعه خوب
«دانش» به مثابه نظامی از روابط قدرت توسعه‌یافته توسط غرب روی بقیه، دانش‌ها/ذهنیت‌های دیگران ممکن هستند.	مسئله‌سازی «معرفت‌شناسی» با ناهمگونی مواضع سوژه و هویت‌های اجتماعی، «سوژه دانشی» وجود ندارد که بتوان حفظ کرد.	انتخاب دیدگاه معرفتی زنانه برای بیان شرایط تاریخی ستمی که برای درک جامعه‌ی معاصر مناسب‌تر است.	موضع معرفت‌شناسی
تحلیل‌های متنی، شالوده‌شکنی پسااستعماری / بازسازی‌ها، نوشته‌های وصیتی، بازنامه‌ی‌های دورگه.	تحلیل‌های متنی، شالوده‌شکنی، تبارشناسی‌های فوکویی.	مطالعات موردی، مردم‌نگاری‌های نهادی، روش‌شناسی مردمی، تمرکز بر فعالیت‌های اجتماعی خرد مرتبط با فرایندهای اجتماعی کلان.	روش‌شناسی

منبع: کالاس و سمیزسیچ، ۱۹۹۶: ۲۲۲-۲۲۱.

اصول و مبانی پارادایمی تحقیق فمینیستی

در ادامه، به سه موضع عمده‌ی پارادایمی فمینیسم یعنی مواضع هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اشاره می‌کنیم، گرچه جدا کردن تا حد امکان دقیق این مواضع به دلیل پیچیدگی‌ها، تداخل‌ها و در برخی موارد تقابل‌های موجود در روی‌کرد فمینیسم کار آسانی به نظر نمی‌رسد.

جدول (۲) مقایسه‌ی عناصر پارادایمیک دو پارادایم اثبات‌گرایی و فمینیسم

مواضع پارادایمی	عناصر پارادایمی	اثبات‌گرایی	فمینیسم
موضع هستی‌شناختی	ماهیت واقعیت اجتماعی	الگوهای ثابت از پیش موجود یا نظمی که می‌تواند کشف شود.	روابط قدرت ساخت‌مند و جنسیتی که مردم را به انقیاد می‌کشاند.
	ماهیت انسان	افراد منفعت‌طلب و عقلانی که توسط نیروهای خارجی شکل می‌یابند.	موجودات جنسیتی شده با پتانسیل تحقق نیافته غالباً در دام نیروهای نامریی
	عاملیت انسان	فشارهای خارجی قدرت‌مند به کنش‌های مردم شکل می‌بخشند، اراده آزاد عمدتاً توهم است.	محدودیت‌های ساختاری مبتنی بر جنسیت انتخاب‌ها را محدود می‌کند، اما تفکر و کنش جدید می‌تواند محدودیت‌ها را نقش کند.
موضع معرفت‌شناختی	تعریف نظریه	یک نظام منطقی قیاسی از تعاریف، گزاره‌ها و قوانین به هم مرتبط	یک نقد که شرایط واقعی را افشا و به مردم در راستای شناسایی شیوه‌های بهترسازی جهان کمک می‌کند.

ادامه‌ی جدول (۲) مقایسه‌ی عناصر پارادایمیک دو پارادایم اثبات‌گرایی و فمینیسم

مواضع پارادایمی	عناصر پارادایمی	اثبات‌گرایی	فمینیسم
موضع معرفت‌شناختی	جهت‌گیری دانش	یک جهت‌گیری ابزاری مورد استفاده است، دانش مردم را قادر می‌کند بر حوادث سلطه و کنترل داشته باشند.	دانش، آگاهی را افزایش می‌دهد و مردم را برای ایجاد دگرگونی توان‌مند می‌سازد.
	نقش شعور عامیانه	شکل به‌وضوح متمایز و کم‌اعتبارتر از علم.	باورهای غلطی که قدرت و شرایط عینی را پنهان می‌کند.
	جای‌گاه ارزش‌ها	علم فارغ از ارزش است و ارزش‌ها جایی در آن ندارند مگر در انتخاب مسئله‌ی پژوهش	ارزش‌ها ذاتی پژوهش هستند و ارزش‌های فمینیستی آشکارا ارجحیت دارند
موضع روش‌شناختی	دلایل پژوهش	کشف قوانین طبیعی برای پیش‌بینی و کنترل حوادث	توان‌مندسازی مردم برای پیشبرد ارزش‌های برابری و تساوی
	منطق شواهد خوب	مبتنی بر مشاهدات دقیقی هستند که دیگران می‌توانند آن‌ها را تکرار کنند.	به واسطه‌ی نظریه‌ای که ساختارهای جنسیتی را افشا می‌کنند، به‌دست می‌آید.
	کیفیت تبیین	به لحاظ منطقی با قوانین مرتبط است و مبتنی بر واقعیات باشد.	ایده‌ها و ابزارهایی برای کمک به افراد آزاد از روابط ظالمانه عرضه کند.
	نوع روش مورد استفاده	روش‌های کمی/ پیمایشی / آزمایشی	روش‌شناسی فمینیستی/ روش‌های کمی فمینیستی/ روش‌های کیفی فمینیستی

منبع: نیومن، ۲۰۰۶: ۱۰۵.

موضع هستی‌شناسی^{۴۳}

هر شیوه‌ی فهمی از جهان یا بخشی از آن، نیازمند پیش‌فرض‌هایی درباره‌ی انواع چیزهایی است که در آن حوزه وجود دارد. این چیزها یا سوژه‌ها و روابط آن‌ها را هستی‌شناسی می‌نامند. برای مثال هستی‌های جامعه‌شناسی شامل مواردی از قبیل اشخاص، نهادها، روابط، هنجارها، فعالیت‌ها، ساختارها، نقش‌ها و سایر چیزهایی است که بستگی به تئوری جامعه‌شناسی ناظر به آن دارد.

یکی از اساسی‌ترین هستی‌های فمینیست‌ها، مفهوم «زن» یا «زنان» است که غالباً نقطه‌ی شروع کار آن‌ها برای بحث در مورد سایر هستی‌هاست. جمله‌ی سیمون دوبووار در حکم بیانیه‌ای است که موضع کلی هستی‌شناختی فمینیست را درباره‌ی «زنان» معرفی می‌کند. او این‌گونه بیان می‌کند که «زنان ساخته می‌شوند و نه متولد» (موهانتی^{۴۴}، ۲۰۰۳؛ مان^{۴۵}، ۲۰۰۵؛ کیویستو، ۲۰۰۷). این بیانیه که اغلب فمینیست‌ها در

⁴³. Ontology

⁴⁵. Mann, B.

⁴⁴. Mohanty, C.

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۶۳

مورد آن اتفاق نظر دارند، نزدیکی آن‌ها را به دیدگاه فلسفی «وجودگرا»^{۴۶} نشان می‌دهد و باعث دوری هرچه بیشتر آنان از «جوهرگرایان»^{۴۷} می‌شود.

در سطحی بالاتر، ادعای هستی‌شناختی فمینیسم این است که هر دو جهان اجتماعی و طبیعی برساخت‌های اجتماعی هستند و این جهان‌ها به‌صورتی متفاوتی توسط مردان و زنانی ساخته می‌شوند که در موقعیت‌های اجتماعی متفاوت، تجربه‌هایی متفاوتی دارند. بر این اساس، واقعیت‌های چندگانه^{۴۸} امکان‌پذیر است. فمینیسم با تأکید بر برساخت‌های زنان از جهان استدلال می‌کند که مقابله با این واقعیت ضروری است که «اشکال مسلط علم این دو جهان را از دیدگاه مردان خلق کرده است». چنین برساخت‌هایی (برساخت‌های زنان از جهان) متفاوت از برساخت‌های مردانه است. در این خصوص از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد و به دنبال رابطه بین مارکسیسم و فمینیسم، مجادله‌های محوری وسیعی صورت گرفت. تحلیل مارکسیستی بر این فرض تأکید داشت که فرودستی زنان، تجربه‌ها و خودهای آن‌ها ناشی از فقدان حضور زنان در فرایند تولید است. زنان نه تنها هیچ کنترلی بر مالکیت شیوه‌های تولید نداشته‌اند، بلکه خود نیز به تملک در آمده‌اند (الیوت و ترنر، ۲۰۰۱؛ آدامز و سیدی،^{۴۹} ۲۰۰۲؛ ترنر، ۲۰۰۳). در مقابل، برخی فمینیست‌ها بر این باورند که مسئله‌ی زن برای مارکسیست‌ها هیچ‌گاه مسئله‌ای فمینیستی نبوده است. مسئله‌ی فمینیستی معطوف به «سلطه‌ی مردان بر زنان» است، در حالی که تحلیل‌های مارکسیستی به «رابطه‌ی زنان با نظام اقتصادی» توجه دارند تا رابطه‌ی زنان با مردان. به نظر آن‌ها، چون مردسالاری با استثمار و ستم سرمایه‌داری ترکیب و تقویت می‌شود، پس بهتر است در بهترین حالت از مردسالاری سرمایه‌داری بحث شود تا از خود نظام سرمایه‌داری (آدامز و سیدی، ۲۰۰۲؛ آپلروت و ادلز، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸).

از دیدگاه هستی‌شناختی، زنان در تلاشند تا طبیعت را فعال ببینند نه منفعل. آن‌ها در مورد روابط اجتماعی دیدگاه‌هایی متفاوت دارند و بیشتر با احساسات‌شان در ارتباط هستند و دیدگاه‌هایی متفاوتی در مورد مسئولیت اخلاقی دارند. فمینیست‌ها مبانی هستی‌شناختی اثبات‌گرایی و دیدگاه مردانه‌ی آن در مورد جهان اجتماعی را نقد می‌کنند. آن‌ها معتقدند که این دیدگاه بر رقابت شخصی کنترل محیط، واقعیت‌ها و نیروهای

⁴⁶. Existentialist

⁴⁸. Multiple Realities

⁴⁷. Essentialists

⁴⁹. Adams, B, and R. Sydie

خشکی تأکید دارد که بر جهان حاکم است و برعکس؛ زنان بر هم‌سازی و شکل‌گیری تدریجی گروه‌های انسانی تأکید دارند. آن‌ها جهان اجتماعی را شبکه‌ای از روابط انسانی می‌دانند که مبتنی بر اعتماد و تعهد متقابل است (نیومن، ۲۰۰۶؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

فمینیست‌ها در راستای نگرش وجودگرایانه‌ی خود، به نقد موقعیت و نقش اجتماعی خود پرداخته‌اند. آن‌ها بر خلاف افرادی چون هگل و داروین معتقدند که موقعیت اجتماعی زنان یک پدیده‌ی طبیعی نیست، بلکه محصولی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که با خطای علم تداوم می‌یابد و خواهد یافت. در این زمینه پارسونز (به نقل از مای، ۱۹۹۷) معتقد بود که پایگاه اصلی یک زن بزرگسال، یک زن خانه‌دار است و این پایگاه را مقام و موقعیت شوهرش به‌عنوان رئیس خانوار تعیین می‌کند. در عوض، فمینیست‌ها به کاربرد واژه‌ی «خانواده» در پژوهش‌های اجتماعی به این علت ایراد می‌گیرند که در این نوع تحلیل، منافع زنان غالباً نادیده گرفته می‌شود. در جداسازی جهان اجتماعی عمومی از خصوصی، مردان افراد عمل در حوزه‌ی عمومی هستند، در حالی که زنان مطیع حوزه‌های خصوصی خانواده‌ها هستند و پایگاه آن‌ها بیشتر در این حوزه‌ی خصوصی تعیین می‌شود (هس‌بایر و لیوی، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷).

از نظر اکثر نظریه‌پردازان فمینیستی، نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و مفاهیم تولیدی آن‌ها در زمینه‌ی جهان اجتماعی و هستی‌های اجتماعی دارای سوگیری‌های ضمنی هستند زیرا عمدتاً توسط مردان ارایه می‌شوند و به همین دلیل به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تجربه‌های مردانه و دیدگاه آنان را منعکس می‌کنند. این نظریه‌ها آن دسته از ارزش‌های عمومی زندگی روزمره را بیان می‌کنند که بر اساس آن نقش‌های جنسیتی سنتی ناشی از تفاوت‌های مسلم زیستی بین زن و مرد است. اسمیت (۲۰۰۵) به‌عنوان یکی از مدافعان اصلی جامعه‌شناسی فمینیسم، در راستای ایجاد نوعی جامعه‌شناسی زن‌محور تلاش می‌کند. او می‌گوید که جهان اجتماعی همواره از دیدگاه‌هایی خاص (عموماً مردانه) تجربه شده است. هم‌چنین از نظر او نظریه‌ها و یافته‌های تحقیق توسط جامعه‌شناسان مرد، گزارش‌هایی مرجع‌گونه از جهان اجتماعی به‌دست داده‌اند که بر تجربه‌ها و دانش عملی کسانی که در آن مشارکت می‌کنند، پیشی می‌گیرد. زمانی که نتایج چنین دانش و تحلیل‌هایی به‌عنوان دانش معتبر جهان‌شمول ریشه‌یافته در واقعیات عینی منعکس می‌شود، اعتبار دانش مبتنی بر تجربه‌ی شخصی، کم‌ارزش و تحت عناوین خاص‌گرا، غیرعقلانی و شخصی به حاشیه رانده می‌شود. این‌جاست که صدهای زنان و دیگران بدون قدرت یا نفوذ به نفع کسانی خاموش می‌شود که مدعی تولید دانش هستند (بارت و فیلیس، ۱۹۹۲؛ باینستر و همکاران، ۱۹۹۴؛ جانسون، ۲۰۰۸).

موضع معرفت‌شناسی^{۵۰}

معرفت‌شناسی، تئوری دانش است و به این سؤال عمده پاسخ می‌دهد: «آن چه می‌دانیم، چگونه می‌دانیم؟» (مارشال^{۵۱}، ۱۹۹۸: ۱۹۷). در واقع در حین صحبت درباره‌ی معرفت‌شناسی، به مفاهیمی از قبیل حقیقت، واقعیت و عینیت توجه می‌شود. سؤالاتی که در این حوزه مطرح می‌شود عبارتند از: چه کسی می‌تواند شناخته باشد و دانش ما چگونه به هویت ما مرتبط می‌شود؟ چه نوع سوژه یا موضوع‌هایی می‌توانند شناخته شوند؟ اهداف دانش چیست؟ یک رشته‌ی علمی چگونه دانش را تولید و آن را تصدیق و تأیید می‌کند؟ رابطه‌ی صحیح بین پژوهش‌گر و مورد پژوهش چیست؟ (تامپسون^{۵۲}، ۱۹۹۲؛ گریکو و سوسا^{۵۳}، ۱۹۹۹). پرسش معرفتی فمینیستی این است که چه کسی دانش تولید می‌کند؟ دانش چه کسی؟ چه کسی برای چه کسی سخن می‌گوید؟ این سؤال‌ها در فمینیسم معاصر، روی‌کرد انتقادی، پست مدرنیسم و نظریه‌های پسااستعماری نیز مطرح شده‌اند (هاردینگ، ۱۹۹۱، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۶). بخشی عمده از معرفت‌شناسی فمینیستی به نقد علم مردانه اثبات‌گرایی اختصاص دارد. نقد فمینیستی از علم اندروستریک از فمینیسم لیبرال گرفته تا فمینیسم رادیکال وجود دارد. البته در این زمینه رز^{۵۴} (۱۹۸۳) و کلر^{۵۵} (۱۹۸۵) استدلال کرده‌اند که ویژگی اندروستریک علم گریزناپذیر است، لذا رد آن به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. زنان می‌توانند به‌جای رد کردن کل علم یا تلاش برای کار نامیدکننده و خنثی‌سازی آن، آن را از نو شکل دهند. از نظر کلر، توجه به عقلانیت، عینیت و اندیشیدن تکنیکی به‌عنوان مشخصه‌ی روی‌کرد مسلط علم، یکی از پیامدهای ناپایدار و مشکوک تجربه‌شده به‌وسیله‌ی کودکان پسر در تکامل خودهویتی به موازات دوری آن‌ها از مادران‌شان بوده است. او این ویژگی‌های مردانه را به‌عنوان مشخصه‌های بالقوه‌ی آسیب‌شناختی می‌بیند. لذا ضرورت دارد که عینیت به‌عنوان یک فرایند دیالکتیکی باز مفهوم‌بندی شود که دوگرایی عینیت-ذهنیت^{۵۶} را درهم شکند. این کار هم‌چنین مستلزم کاربرد تأمل انتقادی در فعالیت‌های علمی است (پیپلاو و کونرد^{۵۷}، ۱۹۸۹؛ جولیا^{۵۸}، ۲۰۰۰؛ کیمل و کرافورد^{۵۹}، ۲۰۰۰).

تاریخ معرفت‌شناسی فمینیسم تضاد بین تنازع زنان برای درک آن‌ها از جهان مشروعیت‌یافته، از یک طرف و تعهد به جهان‌بازنمایی‌شده‌ی اثبات‌گرایی و عقل‌گرایی انتقادی از طرف دیگر است که در ایجاد

50. Epistemology

52. Thompson, L.

54. Rose

56. Objectivity-Subjectivity Dichotomy

58. Julia, M.

51. Marshal, G

53. Greco, J. and E. Sosa

55. Keller

57. Peplau, L.A and E. Conrad

59. Kimmel, E. B. and M. Crawford

چنین درکی ناکام مانده‌اند. توجه به مشخصه‌های دوجنسی‌گرایی علم، فمینیست‌ها را به جست‌وجوی یک معرفت‌شناسی مناسب هم برای علوم طبیعی و هم علوم اجتماعی وادار کرده است. در راستای ایجاد چنین معرفت‌شناسی، هاردینگ^{۶۰} (۱۹۸۷) دو پاسخ عمده به معرفت‌شناسی اثباتی در قالب فمینیسم تجربه‌گرا^{۶۱} و فمینیسم دیدگاه^{۶۲} مطرح کرده است. پاسخ سوم، فمینیسم پست‌مدرن است که معرفت‌شناسی‌های تجربه‌گرایی، ابطال‌گرایی و نئوواقع‌گرایی^{۶۳} را به چالش کشیده است (هاردینگ، ۱۹۸۷؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

معرفت‌شناسی فمینیسم تجربه‌گرا: فمینیسم تجربه‌گرا عنوان می‌کند که نقص‌های موجود در اشکال مسلط علم سوگیری‌شده‌ی مردانه در مراحل طرح مسئله، مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌های مطالعه و تفسیر نتایج، ناشی از دقت ناکافی در به‌کارگیری (این نوع از) روش علمی است. در این‌جا تجربه‌گرایان فمینیستی، روی کردهای سنتی علم را می‌پذیرند و در پی حذف نقایص موجود در روش‌های آن هستند. آن‌ها آن دسته از شیوه‌های ناقص را به چالش می‌کشند که علم به کار برده است، نه خودِ هنجارهای علم را. هاردینگ (۱۹۹۰) در این خصوص می‌گوید که تجربه‌گرایان فمینیستی در مورد ایمان به روش علمی سنتی تجربه‌گرایی دو پهلو عمل می‌کنند. به بیان روشن‌تر او بر این باور است:

«از یک طرف آن‌ها [تجربه‌گرایان فمینیستی] به همین سادگی مدعی پیروی از اصول بررسی-حتی بسیار دقیق‌تر از اسلاف اندروستریکی- هستند که در کنترل بر سوگیری جنسیتی در فرایند تحقیق، به شیوه‌های متعدد ناکام مانده‌اند. از طرف دیگر خاطر نشان می‌کنند که بدون چالش فمینیسم، روش علمی نمی‌تواند سوگیری‌های جنسی و اندروستریک را کشف و نابود سازد» (هاردینگ ۱۹۹۰: ۹۴).

فمینیسم تجربه‌گرا مشروعیت روی کردهای سنتی علم را بررسی نمی‌کند. هاردینگ (۱۹۹۳) این نسخه‌ی فمینیستی را «تجربه‌گرایی فمینیستی خودجوش»^{۶۴} نام می‌نهد و درباره‌ی نسخه‌ای جدیدتر تحت عنوان «تجربه‌گرایی فمینیستی فلسفی»^{۶۵} بحث می‌کند (هاردینگ، ۱۹۹۳؛ هرمن و استوارت، ۲۰۰۰؛ بلیکی، ۲۰۰۷). این نسخه جدید مبتنی بر کارهای لونگینو^{۶۶} (۱۹۹۰) است و نه تنها با تجربه‌گرایی سنتی، بلکه با برخی ابعاد تجربه‌گرایی فمینیستی و فمینیسم دیدگاه نیز در تضاد است. لونگینو (همان) بینش محقق به‌عنوان یک مشاهده‌گر بی‌طرف را رد می‌کند و بر اجتماعات علمی به‌عنوان نه فقط آفرینندگان دانش، بلکه

⁶⁰ . Harding, Sandra

⁶² . Standpoint Feminism

⁶⁴ . Spontaneous Feminist Empiricism

⁶⁶ . Longino

⁶¹ . Feminist Empiricism

⁶³ . New Realism

⁶⁵ . Philosophical Feminist Empiricism

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۶۷

به‌عنوان داوران مطلق قواعد عینیت و آنچه به‌عنوان شواهد شمرده می‌شود نیز تأکید دارند. هم‌چنین آن‌ها نسبیت‌گرایی را با توسل به قواعد و استانداردهای برساخته‌ی اجتماعی رد کردند.

معرفت‌شناسی فمینیسم دیدگاه: خاستگاه این حوزه‌ی معرفتی به دهه‌ی ۱۹۷۰ و کارهای دوروتی

اسمیت در نقد از وفاق سنتی ارتدوکس مرد-محور/مرد-سلطه در جامعه‌شناسی برمی‌گردد. در این زمینه کارهای ساندرا هاردساک^{۶۷} (۱۹۸۳) به آن بسط داد. مفهوم «دیدگاه» می‌تواند به کار هگل برگردد که عنوان کرد آن‌چه در مورد رابطه ارباب-برده^{۶۸} می‌توان درک کرد، زمانی متفاوت می‌شود که از دیدگاه ارباب در برابر دیدگاه برده دیده شود. مارکس و انگلس بعدها این مفهوم را در قالب «دیدگاه پرولتاریا» به کار بردند که نظریه‌ی طبقه‌ی مارکس بر اساس آن قرار دارد (هاردینگ، ۱۹۹۳: ۵۴-۵۳). فمینیسم دیدگاه در روی‌کردهایی متعدد چون مارکسیست‌ها (هاردساک)، وبری‌ها (هکمن)، روش‌شناسان مردمی/پدیدارشناسی (دوروتی اسمیت)، نظریه‌های نژادی (کالینز)^{۶۹} و فلاسفه‌ی کوهنی علم (هاردینگ) ریشه دارد (بلیکی، ۱۷۲: ۲۰۰۷).

دیدگاه به تجربه‌ی مشترک و جهان‌بینی‌های مشترک یک گروه اطلاق می‌شود که دارای تواریخ مشترک مبتنی بر مکانی معین در روابط قدرت سلسله‌مراتبی هستند (کالینز، ۱۹۹۷: ۳۷۷-۳۷۶). این روی‌کرد به‌جای بهبود استفاده از قواعد و روش‌های علم سنتی استدلال می‌کند که این قواعد و روش‌ها برای نابودی تأثیر وضعیت اجتماعی، علایق و برنامه‌های مدافعان آن بسیار ضعیف هستند. هدف این روی‌کرد تولید استانداردهای قوی است که نتایج عینی‌تری را بدست می‌دهد. «پارادایم جدید-دانشی که دیدگاه فمینیستی بخشی از آن است- مستلزم طرد تعریف دانش و حقیقت، هم به‌عنوان امری جهان‌شمول و هم نسبی، به نفع این مفهوم است که کل دانش موقعیتی و گفتمانی است» (هکمن، ۱۹۹۷: ۳۵۷-۳۵۶). بنیان معرفت‌شناسی فمینیسم دیدگاه آن است که موقعیت و مکان اجتماعی شخص، هم او را توان‌مند می‌کند و هم برای آن‌چه که شخص می‌تواند بداند، محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند. این استدلال وجود دارد کسانی که وضعیت‌های مسلط در جوامع قشری‌شده را اشغال می‌کنند، خواه بر اساس طبقه، نژاد، قومیت یا جنسیت، به دلیل ناتوانی آن‌ها در زیر سؤال بردن انتقادی باورهای مسلط، دارای درکی محدودتر هستند. در مقابل، تجربه‌های کسانی که در چنین سلسله‌مراتبی حاشیه‌ای شده‌اند به آن‌ها درکی بسیار روشن‌تر از مشکلاتی می‌دهد که عنوان کردن آن در تحقیق ضرورت دارد. آن‌ها چیزهایی بیشتر می‌دانند یا نسبت به کسانی که در قیاس با آن‌ها (از نظر اجتماعی یا

⁶⁷. Sandra Hartsock

⁶⁹. Collins, P. H.

⁶⁸. Master- Slave

سیاسی) امتیاز دارند، برخی چیزها را می‌دانند. در روی‌کرد دیدگاه فمینیستی تصور می‌شود که دانش در تجربه ریشه دارد، البته این با مشاهده‌ی بدون دیدگاه محققان تجربه‌گرا متفاوت است. زندگی‌های زنان، نقطه‌ی شروع پرسیدن سؤال‌های جدید و انتقادی در مورد نه‌تنها زندگی زنان بلکه زندگی مردان، و از همه مهم‌تر، روابط علی بین آن‌هاست (هاردینگ، ۱۹۹۳: ۵۵؛ شینگر، ۲۰۰۳).

معرفت‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن: برخلاف دو رهیافت معرفتی فوق، رهیافت معرفتی فمینیسم پست‌مدرن بر این باور است که هیچ حقیقت غایی وجود ندارد. آن‌ها هیچ استاندارد غایی و معینی در ذهن ندارند که حقیقت را از اشتباه و عقلانیت را از غیرعقلانیت تمیز دهند. این نحله، تضاد بین دانش مطلق و دانش نسبی را رد کرده و بر این باور است که کل دانش بسترمند و تاریخی است. به‌علاوه، از نظر فلسفی، پست مدرنیسم فلسفه‌ی پایان‌هاست؛ پایان فلسفه، پایان علم و پایان جاذبه‌های دوره‌ی کهن. از نظر حکمن (۱۹۹۷) پست مدرنیسم سنت روشن‌گری معرفت‌شناسی اثباتی را به چالش می‌طلبد. این روی‌کرد، «بنیادگرایی و مطلق‌گرایی»^{۷۰} مدرنیسم را زیر سؤال می‌برد و «دوگانگی‌های بنیادی اندیشه‌ی روشن‌گری، دوگانگی بین امر عقلانی/ غیرعقلانی و ابژه/ سوژه را رد می‌کند» (تانسینی^{۷۱}، ۱۹۹۹: ۲۴۰-۲۳۹). حکمن (همان) در این خصوص می‌گوید که نباید معرفت‌شناسی روشن‌گری را بر اساس تعریف روشن‌گری از آن پذیرفت. او ادامه می‌دهد که رهیافت فمینیستی نباید در تلاش برای فرمول‌بندی معرفت‌شناسی به مفهوم جای‌گزینی مفاهیم روشن‌گری باشد، بلکه باید به‌دنبال تبیینی از فرایند گفتمانی باشد که بدان وسیله انسان‌ها به درکی از جهان مشترک خود دست می‌یابند. فمینیست‌ها بر این باورند که محققان و پاسخ‌گویان دارای «رابطه‌ای نابرابر و متفاوت با دانش هستند». با وجود این، آن‌ها تأکید دارند که رابطه‌ی بین محقق و مورد تحقیق می‌تواند با ایجاد روابط «دوستانه» و غیر سلسله‌مراتبی با پاسخ‌گو به حداقل خود برسد. در این خصوص، روی‌کرد پست‌مدرنیسم با وجود تنوع آن تأثیرهایی ژرف بر معرفت‌شناسی‌های فمینیسم و بازخورد آن در حوزه روش‌شناسی به‌صورت ذیل گذاشته است:

نخست این‌که، مفهوم «زن» را به‌عنوان یک ابژه یک‌نواخت و یک‌پارچه در نظریه‌پردازی و یک سوژه‌ی منسجم برای شناختن به چالش کشیده است. دوم این‌که، ادعای قوی برای معرفت‌های «موقعیت‌یافته به لحاظ اجتماعی»^{۷۲} به توجه بیشتر به مفهوم بازاندیشی و نقش محقق در ساختن دانش ترجمان می‌شود. سوم

⁷⁰. Fundamentalism & Absolutism

⁷². Socially Situated

⁷¹. Tanesini, A

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۶۹

این‌که، با عنایت به تعریف پست‌مدرنیسم به‌عنوان «مرگ تاریخ» و «مرگ فراروایت»^{۷۳} و «مرگ انسان»، تلاقی‌های بین فمینیسم-پست‌مدرنیسم به ایجاد کثرت روی‌کردها منجر شده است که هیچ‌کدام نمی‌توانند مدعی عینیت یا تعالی باشند (هال، ۱۹۹۲؛ تانسینی، ۱۹۹۹؛ کهون، ۲۰۰۳). با توجه به این وضعیت، که فمینیسم نحله‌هایی مختلف دارد نمی‌توان معرفت‌شناسی واحدی برای آن قایل شد.

روی‌کرد مؤثر دیگر بر معرفت‌شناسی فمینیستی، مکتب فرانکفورت و انتقادهای آن‌ها علیه به‌کارگیری روش علمی در مطالعه‌ی جهان اجتماعی اعم از مردانه یا زنانه است. هابرماس رهبری حرکت این سنت را بر عهده داشت. هدف این سنت، خلق دانش خارج از گفتمان سلطه است. از نظر معرفتی، روی‌کرد انتقادی بر این باور بود که کل دانش یک برساخت اجتماعی است و بنابراین ایده‌ی محقق عقلانی که هدف آن گردآوری داده‌های از پیش موجود است، رد می‌شود (هس-بایر و لیوی، ۲۰۰۴؛ تایسون^{۷۴}، ۲۰۰۶). هم‌چنین، از روی‌کرد عمومی فمینیستی و به پیروی از فوکو، قدرت مشخص می‌سازد که چه کسی قادر به دانستن است. بر این اساس روی‌کرد فمینیستی از نظر معرفتی و روشی همواره نیازمند نوعی نظریه‌ی قدرت است. از آن‌جا که قدرت دانش مرجعی را تولید می‌کند که در دسترس همگان قرار ندارد، لذا این سؤال مطرح می‌شود که چه کسی قدرت دانستن چه چیزی را دارد؟ این سؤال که قدرت چگونه در فرایند تولید دانش دخالت می‌کند و به‌عبارتی رابطه‌ی بین دانش و قدرت مهم‌ترین و قابل‌بحث‌ترین بعد معرفت‌شناختی فمینیستی است (هاردینگ، ۱۹۹۱؛ هال، ۱۹۹۲؛ ایوت و ترنر، ۲۰۰۱؛ رمضان اغلو و هولاند^{۷۵}، ۲۰۰۶).

از دیدگاه ارزشی، به‌طور کلی فمینیست‌ها، کار پژوهشی را مقید به ارزش و فعالیت پژوهشی را تا حد زیادی سیاسی‌شده و جانب‌دارانه می‌دانند (تامپسون، ۱۹۹۲؛ راینهارز^{۷۶}، ۱۹۹۲؛ نیومن، ۲۰۰۶). جهت‌گیری ارزشی جانب‌دارانه، فمینیست‌ها را از پوزیتیویست‌ها جدا می‌کند. اگر فمینیسم یک ایدئولوژی و جنبش سیاسی برای تغییر اجتماعی تلقی شود، جهت‌گیری ارزشی - جانب‌دارانه‌ی آن‌ها صراحت بیشتری می‌یابد. از این‌رو، رهایی‌طلبی یکی از آرمان‌های فمینیست‌هاست که در عمل پژوهش نیز دنبال می‌شود، روش فمینیستی بر همین اساس عمدتاً تحت عنوان روش رهایی‌بخش مطرح می‌شود. لذا، علم اجتماعی فمینیستی بیشتر پژوهش «سیاسی شده»^{۷۷} است

73. Death of Meta-Narratives

75. Ramazanoglu, C. and J. Holland

77. Politicized

74. Tyson, L.

76. Tyson, L.

تا تلاش برای عینیت غیرقابل حصول. اغلب فمینیست‌ها مایلند درگیر این امر باشند که چگونه عقاید و خط‌مشی‌شان، فعالیت علمی آن‌ها را شکل می‌دهد (هس-بایبر و یاسر^{۷۸}، ۲۰۰۳؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

هاردینگ (۱۹۹۱) معتقد است که در علوم سنتی (اثباتی)، مهم نیست که سؤال‌های تحقیق چگونه به وجود می‌آیند و تأکید بر تأیید نتایج است. در مقابل، در میان فمینیست‌ها، سؤال‌های پرسیده یا نرسیده به اندازه‌ی جواب‌ها مهم هستند. از دیدگاه آن‌ها کشف و گزینش مسائل برای پژوهش به اندازه‌ی تأیید یافته‌ها اهمیت دارند. اغلب فمینیست‌ها معتقدند که مشکل اساسی این است که چگونه می‌توان پژوهش سیاسی را با ایده‌های رایج علم-رها از ارزش-آشتی داد (گوبا و لینکلن^{۷۹}، ۱۹۸۵؛ تامپسون، ۱۹۹۲؛ سیدمن، ۲۰۰۸ a).

مسئله‌ی عینیت اثبات‌گرایانه، مسئله‌ی دیگر معرفت‌شناسی فمینیستی است. تعریف عینیت به جدائی ارزش‌ها و ایدئولوژی از علم اشاره دارد. یعنی مشاهده‌ی کل جهان بدون گرفتار شدن در دام باورهای سیاسی و شخصی. فمینیست‌ها بر این باورند که شناختن و کارکردن روی مرزهای متمایز ابژه-سوژه و ایدئولوژی-علم، رهیافت آن‌ها را عینی‌تر می‌کند که به آن «عینیت قدرت‌مند»^{۸۰} می‌گویند. به‌رغم نسخه‌های گوناگون، مباحثات معرفتی-روشی فمینیستی در زمینه‌ی تجربه، برحسب این‌که تجربه‌ی چه کسی در تحقیق بازنمایی و معتبرسازی می‌شود، بر بازانده‌ی نقد عینیت، بر نوع خاص عینیت مردانه و بر کاربرد آگاهانه‌ی امر انتقادی در عینیت «قدرت‌مند» تمرکز دارند (مولیناری^{۸۱}، ۱۹۹۹؛ باینستر^{۸۲} و همکاران، ۲۰۰۲: ۱۲۴). از نظر رمضان‌اوغلو (۲۰۰۶)، فمینیست‌ها مدت‌هاست با تصوراتی روشن‌گری از خرد و عینیت که توسط کانت و دکارت ارایه و تشریح شده‌اند، دست به گریبان هستند. آن‌ها در تلاش برای «تصمیم‌گیری در این زمینه که آیا می‌توانند یا بایستی» افکار خود را به اوج برسانند به گونه‌ای که زنان بتوانند در پیرامون جهان گام بردارند و در درون طبیعت «زنان-مردان»^{۸۳} غوطه‌ور شوند، دورانی سخت را تجربه کرده‌اند. از این‌رو، ضمن بازتعریف این تصورها، باید به گونه‌ای بین خرد-عینیت، ابژه-سوژه و ایدئولوژی-علم گفتگو و رابطه ایجاد کرد. تنها از این طریق است که می‌توان سوگیری علم اثباتی را نشان داد (هس-بایبر و لیوی، ۲۰۰۷: ۴۵). لذا عینیت یا جدایی پژوهش‌گر و مورد پژوهش از نقدهای مهم معرفت‌شناسی فمینیستی است. آن‌ها با بحث درباره‌ی «خرد» و «احساس» در مورد پژوهش‌گر و مورد پژوهش داوری می‌کنند. فمینیست‌ها

⁷⁸ . Hesse-Biber, S. N. and M. L. Yaiser

⁸⁰ . Mulinari, D. and K. Sandell

⁸² . Banister, P. and et al

⁷⁹ . Guba, E. and Y. Lincoln

⁸¹ . Strong Objectivity

⁸³ .Wo-Men

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۷۱

معتقدند که معمولاً مردان، عقلایی و زنان احساسی فرض شده‌اند و بر همین اساس زنان به علت احساسی بودن از فرآیند خردورزی کنار گذاشته می‌شوند. از این فرضیه‌ها چنین برداشت می‌شود که علم مبتنی بر خرد است و خرد مبتنی بر حقیقت. در این خصوص، فمینیست‌ها معتقدند که به سادگی نمی‌توان خرد و احساس را از یکدیگر جدا کرد. محققان اثباتی، که داده‌های کمی را به خدمت می‌گیرند به‌طور مقطعی با سوژه‌های مطالعه‌ی خود و آن‌ها هم از طریق ابزارهایی چون پرسش‌نامه یا برخی شواهد اسنادی «تعامل» دارند. آن‌ها برای کمی‌سازی سنج‌ها با مجموعه‌ای ثبت‌شده از پاسخ‌های مقوله‌ای کار می‌کنند. در مقابل، فمینیست‌ها بر این باورند که کل پژوهش و به‌ویژه مطالعه‌های مرتبط با زنان باید سازه‌های پیش‌ساخته را به نفع ارج نهادن به ذهنیت، احساس و دنیای زنانه رد کنند. آن‌ها بر این باورند که عینیت اثبات‌گرایانه، اعتباریافته‌های کمی را به خطر می‌اندازد (گوبا و لینکلن، ۱۹۸۵؛ هس - بایر و لیوی، ۲۰۰۴؛ هس - بایر و یاسر ۲۰۰۳). از نظر نانسی هاردسک (۱۹۹۷)، معیار ارزش‌مندی برخی معرفت‌ها بر برخی دیگر بیشتر امری اخلاقی و سیاسی است و نه به‌طور خالص، معرفت‌شناختی (رمضان اوغلو، ۲۰۰۶: ۶۸).

ایده‌ی جدایی پژوهش‌گر از مورد پژوهش ناشی از تفکر جدایی خرد و احساس است. فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که پژوهش یک فرایند دوطرفه است و جدایی پژوهش از موضوع و مورد پژوهش هدفی افسانه‌ای، موهوم و دست‌نیافتنی است. فمینیست‌ها معتقدند که دانش از طریق گوش دادن، گفت‌وگو و صحبت کردن ایجاد می‌شود. آن‌ها امر عقلانی و عاطفی را به یکدیگر پیوند می‌دهند و بر این باورند که عواطف و احساسات جزو جدایی‌ناپذیر زندگی اجتماعی است. جدایی عاطفه و خرد یک سازه‌ی تصنعی است و صرفاً برای حفظ علم سنتی پدرسالارانه مفید است. بر همین اساس، فمینیست‌ها سه نقد عمومی علیه خرد روشن‌گری عنوان کرده‌اند:

الف) دیدگاه‌های سنتی خردگرا محدودنگر هستند، زیرا خرد صرفاً یک نوع یا سبک خردورزی و استدلال است، حال آن‌که شیوه‌های دیگر استدلال غیرخردگرا هم وجود دارند.

ب) خردگرایی سنتی به تقلیل عقلانیت به یک سبک از اندیشه و تفکر محکوم است، این نوع تقلیل‌یافته‌ی خرد، خرد ابزاری است که جامعه‌ی مدرن مبتنی بر آن است.

ج) بر اساس این دیدگاه، سروری و کنترل بر جهان با همه اشکال عقلانیت ارتباط دارد.

مبتکرانه‌ترین سهم فمینیسم در نقد خرد، به مطالعه‌ی روابط بین خرد و مردانگی ارتباط دارد. بدین معنا که زنان موجوداتی عاطفی تعریف شده‌اند که توانایی استدلال عقلانی ندارند. لیوید (۱۹۹۳) تاریخ سلطه‌ی

خرد را از افلاطون تا هگل ترسیم می‌کند. این سه دوره رابطه‌ی بین خرد و آن‌چه که به‌عنوان زن نمادسازی شده است را نشان می‌دهد. در هر سه این دوره‌ها، خرد به‌عنوان امری متعالی و برتر از زنانگی دیده شده است. در دوره‌ی اول، زنان به‌عنوان موجوداتی کمتر عقلانی نسبت به مردان در نظر گرفته شدند. بدین معنا که زنان بی‌خرد نیستند، بلکه در مرتبه‌ای پایین‌تر نسبت به مردان قرار می‌گیرند و توانایی‌های عقلانی کمتری دارند. این نوع بینش، یک بینش افلاطونی است. در دوره‌ی دوم، زنان به‌عنوان افرادی خارج از اجتماع دیده شدند. از فرانسیس بیکن به بعد، دانش عقلانی به‌عنوان مسئله‌ی قدرت و سروری^{۸۴} جهان مطرح شده است، به استثنای کانت که به وجود عقل مشترک بین زن و مرد باور داشت. در دوره‌ی سوم، خرد به‌عنوان امری متعالی و برتر از زنانگی دیده می‌شود. روسو از این دسته و از نخستین فیلسوفانی بود که باور داشتند منش ایده‌ال برای یک زن با منش ایده‌ال برای یک مرد متفاوت است؛ مرد امیدوار است که یک شهروند خوب باشد، در حالی که زن باید یک شخص خصوصی خوب باشد (تانسینی، ۱۹۹۹: ۲۱۹-۲۱۳). بُعد دیگر معرفت‌شناسی فمینیستی، تحلیل آن‌ها از تجربه و مفهوم «خود» است. خود، یک ابزار معرفتی تحقیق برای تولید دانش است. پژوهش‌گران فمینیستی خود را در درون اشخاص، عقاید یا چیزهایی تصور می‌کنند که می‌خواهند بفهمند. آنان معتقدند که از طریق توجه عمیق به دیگران و آگاهی از خودمان است که دانشی خلق می‌کنیم که به واقعیت اجتماعی مطلوب‌مان نزدیک‌تر است (تامپسون، ۱۹۹۲؛ کوسلت، ۲۰۰۰؛ دنزین و لینکلن؛ ۲۰۰۵).

به‌علاوه، مفهوم تجربه‌ی زنان یکی از مفاهیم کلیدی در مواضع معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی فمینیستی محسوب می‌شود. در دهه‌های اخیر، این مفهوم در شکل‌گیری کنش سیاسی زنان، تقاضاها و اشکال مقاومت آنان نقشی محور داشته است. تجربه‌ی زنان یک مفهوم شناختی-تحلیلی و شکل‌دهنده‌ی نقد فمینیسم از اشکال سلطه‌ی علم است. فمینیست‌ها معتقدند زمانی که تجربه‌ی مردان به‌عنوان تجربه‌ی انسان تلقی شود، تئوری‌ها، مفاهیم، روش‌شناسی، اهداف پژوهش و دانش حاصل از آن، زندگی اجتماعی و تفکر انسانی را دچار انحراف می‌کند. دوروتی اسمیت (۱۹۹۰) درباره‌ی تجربه‌ی زنان می‌گوید: «تجارب مختلف از جهان وجود دارند و پایه‌های این تجارب نیز متفاوتند. ما نباید چهارچوب مفهومی خودمان را بر دنیای دیگران تحمیل کنیم» (اسمیت، ۱۹۹۰: ۲۵). با توجه به اهمیتی که تجربه‌ی زنان در دیدگاه

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۷۳

فمینیستی دارد، این پدیده برای آن‌ها به‌عنوان منبع دانش و هم‌چنین تأییدکننده‌ی دانش عمل می‌کند. هاردینگ (۱۹۸۷ و ۱۹۸۶) با تأکید بر نقش تجربه در تفکر فمینیستی، زنان را خالق دانش می‌داند. هاردساک^{۸۵} (۱۹۸۳) نیز معتقد است زندگی روزمره‌ی یک فرد، فهم او را از زندگی شکل می‌دهد. اعضای قدرت‌مند جامعه، فهمی مختصر و ناقص از واقعیت اجتماعی دارند، اما اعضای ضعیف‌تر جامعه - به خصوص افرادی که آگاهی سیاسی‌شان آنان را به تفسیر دنیا از دیدگاه تجربه‌ی خود تشویق می‌کند - فهمی عمیق‌تر و حقیقی‌تر از واقعیت اجتماعی دارند. آن‌ها برای بقا دیدی دوگانه نسبت به جهان دارند و به رویکرد مسلط و هم‌چنین حاشیه‌ای و حداقلی خود حساس هستند. بر این اساس، آن‌ها هم از درون و هم از بیرون بر جهان اجتماعی پیرامون خود نظارت می‌کنند. این شرایط به آن‌ها دیدی کامل‌تر از واقعیت اجتماعی می‌دهد، در نتیجه زنان نسبت به مردان دیدی کامل‌تر، روشن‌تر و معتبرتر از واقعیت اجتماعی دارند (تامپسون، ۱۹۹۲؛ آلن، ۲۰۰۵؛ آپلروت و ادلز، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸).

برخی معتقدند که چون تجربه‌های زنان به‌عنوان اعضای مطیع جامعه تحت تأثیر نژاد، طبقه و فرهنگ قرار می‌گیرد پس تعیین یک معرفت‌شناسی دقیق و معین برای آن‌ها مشکل است. خصیصه‌های متمایزکننده‌ی تجربه‌ی زنان در کشورهای غربی احتمالاً در تجربه‌های دیگر گروه‌های فرمان‌بر مثلاً در میان ساکنان کشورهای مستعمره و جهان سوم یافت می‌شود. در حالی که امکان یک معرفت‌شناسی وجود ندارد، اما امکان وجود تعدادی معرفت‌شناسی‌رهایی‌طلبانه وجود دارد (هاردینگ، ۲۰۰۴؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

هاردینگ (۱۹۹۱ و ۱۹۹۳) معتقد است که دو راه حل برای این مشکل وجود دارد: یکی این که به معرفت‌شناسی و علم فمینیستی در راستای دیگر معرفت‌شناسی‌ها و علوم توجه شود و نه ارجح بر آن‌ها و به‌جای جست‌وجوی یک معرفت‌شناسی و نظریه‌ی فمینیستی‌تمامیت‌خواه، یک شرایط تکثیرپذیرفته شود. راه حل دوم، شناسایی اهدافی است که هر یک از معرفت‌شناسی‌ها، خواه فمینیست جهان‌سومی، هم‌جنس‌گرایانه یا طبقه‌ی کارگر در آن سهیم هستند. فمینیست‌های پست‌مدرن در مورد این دو راه حل برای استقرار یک علم فمینیستی، سؤال‌های جدی مطرح کرده‌اند. آن‌ها به احتمال استقرار هر علمی که بتواند از تکثیر اشکال نامطلوب هستی‌بشر دوری کند، مشکوک هستند. از دیدگاه آنان، فمینیست‌ها در صدد ارائه‌ی یک «داستان حقیقی»^{۸۶} در مورد «جهان» هستند. آن‌ها استدلال می‌کنند که اگر واقعیت توسط یک فرد یا گروه هم به

⁸⁵. Hartssock

⁸⁶. True Story

انقیاد درآید، باز هم به وسیله‌ی مجموعه‌ای از قواعد هدایت می‌شود یا از مجموعه‌ای از روابط اجتماعی خاص تبعیت می‌کند. پس ضرورت دارد بپذیریم که همیشه سازه‌هایی مختلف از «واقعیت» وجود دارند که ممکن است با هم در تضاد باشند (هس - بایبر و یاسر، ۲۰۰۳؛ بلیکی، ۲۰۰۷).

موضع روش‌شناسی^{۸۷}

روش‌شناسی فمینیستی بر مبنای فرضیه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن استوار است. این روش‌شناسی مجموعه‌ای از رهیافت‌هاست که به مسایل تولید دانش موجه از روابط جنسیتی می‌پردازد. ریشه‌ی این جهت‌گیری در مفاهیم روش علمی به مثابه ابزارهای تولید دانش مرجع‌گونه از واقعیات اجتماعی قرار دارد (رمضان‌اوغلو و هولاند، ۲۰۰۶: ۱۵). بازخورد و برون‌داد نقد فمینیستی از علم اندروستریک، ردّ روش‌های تحقیق کمی‌گرا بر اساس زمینه‌های زیر است:

- ۱- انتخاب مسئله غالباً به صورت ضمنی از ارزش‌های جنس‌گرا حمایت می‌کند.
 - ۲- سوژه‌های زن طرد یا حاشیه‌ای می‌شوند.
 - ۳- داده‌های به‌دست‌آمده تصنعی هستند و در تعمیم آن‌ها مبالغه می‌شود.
 - ۴- تحقیق کمی عموماً برای غلبه بر مسایل اجتماعی زنان به کار نمی‌رود (بلیکی، ۲۰۰۷).
- روش‌شناسی فمینیستی تنها با محققان زن که آن‌را مطالعه می‌کنند و به کار می‌برند، مشخص نمی‌شود زیرا آگاهی فمینیستی از جسم زنان منبعث نمی‌شود. به همین علت، زنان مدعی نیستند که جنسیت را کاملاً می‌شناسند. از طرف دیگر، هیچ تکنیک پژوهشی وجود ندارد که به‌طور ممتاز فمینیستی باشد. فمینیست‌ها در این خصوص از طیفی وسیع از روش‌های کمی، آزمایشگاهی و کیفی استفاده می‌کنند. آن‌چه این تکنیک‌ها را فمینیستی می‌کند، جهان‌بینی فمینیستی آن است. راینهارز (۱۹۹۲: ۲۴۰) چند ویژگی روش‌شناسی فمینیستی را برمی‌شمارد که مواضع مشترک فمینیست‌ها را مشخص می‌کنند. از نظر او، فمینیسم یک دیدگاه است نه یک روش تحقیق و فمینیست‌ها ترکیبی از انواع روش‌های تحقیق کمی، آزمایشگاهی و مخصوصاً کیفی را به کار می‌برند. تحقیق فمینیستی به نقد مداوم اندیش‌مندی غیرفمینیستی می‌پردازد و با تئوری فمینیستی هدایت می‌شود. تحقیق فمینیستی فرارشته‌ای است، ایجاد تغییر اجتماعی را در نظر دارد، در

⁸⁷. Methodology

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۷۵

تلاش است تا ناهمگونی بشر را نشان دهد، محقق را به‌عنوان یک شخص در نظر می‌گیرد و در نهایت رویکرد فمینیستی مدام تلاش می‌کند تا با افراد مورد مطالعه روابطی خاص برقرار کند و همچنین به‌طور مکرر رابطه‌ای خاص با خواننده ایجاد می‌کند.

محققان فمینیستی همواره ادعا کرده‌اند که تحقیق فمینیستی در مرحله‌ی نخست، نه‌تنها روی زنان، بلکه باید برای زنان و در صورت امکان همراه با زنان باشد. دوم این‌که محققان فمینیستی فعالانه با نقد روش‌های متعارف تحقیق، گردآوری، تحلیل و تفسیر داده‌ها در صدد نوآوری‌های روشی بوده‌اند. در همین راستا، آن‌ها روش‌های کمی و آزمایشی را نقد کرده‌اند که قادر به درک لایه‌های زیرین تجربه‌ی زنان نبوده‌اند. در این ارتباط، میلمن و کانتر (۱۹۷۷) مفروضاتی مسئله‌ساز^{۸۸} را یافته‌اند که به تحقیق جامعه‌شناختی متعارف جهت داده است. این مفروضات شامل این موارد هستند:

۱- حوزه‌های مهم مطالعه‌ی اجتماعی را نادیده گرفته‌اند. برای مثال با تأکید و بر مدل ابزار-هدف انگیزش، نقش عواطف در زندگی اجتماعی به‌گونه‌ای قابل ملاحظه نادیده گرفته شده است.

۲- تمرکز جامعه‌شناسی بر فضاهای مشاهده‌پذیر، دراماتیک، عمومی و اداری زندگی اجتماعی، به‌طور وسیعی باعث طرد فضاهای غیرمشاهده‌پذیر، کمتر دراماتیک، خصوصی و غیراداری شده است. این تمرکز فزاینده باعث نامرئی‌شدن شیوه‌هایی است که در آن زنان به قدرت غیررسمی دست یافته‌اند و نظام‌های غیررسمی حمایت و وفاداری که مسیرهای دوره‌ای مردان را تسهیل می‌بخشد، پنهان کرده است.

۳- این تمایل وجود دارد که «یک جامعه‌ی واحد»^{۸۹} تصور شود و این امکان نادیده گرفته شده است که مردان و زنان در فضاهای اجتماعی متفاوت اجتماعی ساکن باشند. برخلاف زندگی در مکان فیزیکی یکسان، زنان به احتمال بیشتر در مورد آن‌چه تعاملات اجتماعی را می‌سازد دارای دیدگاه‌های متفاوت وسیع‌تری هستند و بیشتر از آن‌چه مردان آن‌ها را به‌عنوان بخشی از طبیعت تلقی می‌کنند جزو فرهنگ محسوب می‌شوند.

۴- در بسیاری از حوزه‌های تحقیق، جنسیت را در نظر نگرفته‌اند و تنها به‌عنوان یک متغیر تبیینی ممکن تحلیل شده است.

۵- علم اجتماعی به‌وفور تبیین‌های این‌همانی (محافظه‌کارانه) ارایه می‌دهد تا این‌که بدیل‌هایی برای عدالت بیشتر و جامعه‌ی انسانی را کاوش کند.

⁸⁸. Problematic

⁸⁹. Singel Society

۶- کاربرد روش‌های معین، به‌ویژه کمی، می‌تواند مانع کشف اطلاعاتی شود که برای درک پدیده‌های تحت مطالعه بسیار کلیدی هستند. ترجیح به پرداختن به متغیرها -در کار کمی- تا مردم- در کار کیفی- با نیاز مردانه به دست‌کاری و کنترل، و ناتوانی در ارتباط دادن همه‌ی انواع مردم، به شیوه‌ای هم‌دلانه، به‌ویژه در موقعیت‌های طبیعی مبهم و نسبتاً ساخت‌نیافته ارتباط دارد (بلیکی، ۲۰۰۷: ۱۶۶-۱۶۵).

هاردینگ (۱۹۸۶ و ۱۹۸۷) نیز عنوان می‌کند که بهترین تحلیل فمینیستی باید دارای سه مشخصه باشد: اول، با این واقعیت روبه‌رو شود که علم اجتماعی به‌طور سنتی با سؤال‌هایی سروکار داشته است که در درون تجربه‌های اجتماعی تجربه‌شده‌ی مخصوص مردان مسئله‌سازی کرده است. از این‌رو، فمینیست‌ها اصرار دارند که تجربه‌های زنانه نیز به‌عنوان منابع مسایل اجتماعی، فرضیه‌ها و شواهد در نظر گرفته شوند. دوم، تحقیق اجتماعی سنتی در راستای مردان بوده است. تحقیق فمینیستی باید برای زنان و با چیزی طراحی شود که آن‌ها به‌عنوان مسایل قلمداد می‌کنند. سوم، باید در نظر داشته باشد که سابقه‌ی فرهنگی محقق بخشی از شواهدی است که وارد نتایج تحقیق می‌شود. محقق زن باید خود را در همان فضای سوژه مطالعه کند. این مشخصه‌های فمینیستی خوب از موضع «عینی‌گرا» دوری می‌کند که در تلاش است محقق را به‌عنوان فردی نامریی و صدای خودمختار اقتدار بنمایاند.

یکی از مهم‌ترین نحله‌های فمینیستی که به تنوع درون روش‌شناختی فمینیستی منجر شده است، روش‌شناسی دیدگاه هاردینگ و اسمیت است. از نظر هاردینگ (۱۹۹۱) روش فمینیستی از زندگی زنان برمی‌خیزد، اما از زندگی‌های زنان متفاوت نیز برمی‌خیزد. هیچ زندگی زنانه‌ی نوعی یا ذات‌گرایانه وجود ندارد که فمینیسم اندیشه‌های خود را از آن آغاز کند. به‌علاوه، این زندگی‌های متفاوت گرچه با هم تضادهایی دارند، اما دارای ارزش و احترام متقابل نیز هستند (هس-بایبر ولیوی، ۲۰۰۶: ۷۱). «روش‌شناسی دیدگاه» رابطه‌ی سنتی بین محقق و مورد تحقیق در اثبات‌گرایی را به چالش می‌طلبد. هاردینگ (۲۰۰۴) مدعی است که شکاف سوژه-ابژه مبتنی بر استعمارگرایی است که ذاتاً سوژه‌ی پژوهش را تضعیف می‌کند. او می‌گوید که رویکرد فمینیسم دیدگاه می‌تواند «روابط ذاتاً استعماری تحقیق اجتماعی» را دگرگون کند و آن‌را در حوزه‌ی روش‌شناسی انتقادی قرار می‌دهد که بر هر مرحله‌ای از تحقیق تأثیر می‌گذارد. در وهله‌ی نخست روش‌شناسی انتقادی نقطه‌نظر، بستر کشف و مطالعه را وارد محاورات روش‌شناسی می‌کند. دوم این‌که، نوعی تحقیق «درگیرشده»^{۹۰} را تولید می‌کند. سوم این‌که از

^{۹۰} . Involved

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۷۷

پژوهش‌گر می‌خواهد تا فراغت ارزشی را برای به «حداکثر رساندن عینیت»^{۹۱} باز مفهوم‌بندی نماید (هاردینگ، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۱؛ هس-بایبر و لیوی، ۲۰۰۴). برخی از محققان فمینیستی در صدد یافتن قرابت‌ها و مشترکاتی با مختصات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بنیادی تحقیق اثباتی کمی مانند فراغت ارزشی و دست‌یابی به آن از طریق در نظر گرفتن تجربه‌ی زنانه برآمده‌اند. آن‌ها هم‌چنین در صدد اصلاح روش‌های اثباتی سنتی با معیارهای صحت و عینیت هستند؛ این دسته را تجربه‌گرایان فمینیستی می‌خوانند.

نقدهایی که فمینیست‌ها بر پژوهش‌های جامعه‌شناختی وارد کرده‌اند تا حدی بسیار مواضع روش‌شناختی آن‌ها را روشن می‌کند. آنان معتقدند که جامعه‌شناسی عمدتاً با تحقیق در مورد مردان و کاربرد تئوری‌هایی در راستای این جنسیت سروکار دارد. مثلاً جامعه‌شناسی جرم و انحراف تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به جامعه‌شناسی جرم و انحراف مردان منحصر بوده است. هرچند که یافته‌های پژوهش تماماً بر گروه‌های مردان متمرکز بود، اما به کل جامعه‌ی آماری تعمیم داده شده است. برای مثال در پژوهش‌هایی که مرتن، کوهن، میلر، کلووارد و اهالین انجام داده‌اند از زنان غافل شده‌اند، در حالی که نتایج آن برای تمامی مجرمان به کار می‌رود و نه فقط برای مردان. حوزه‌ها و موضوع‌های مرتبط با زنان، پیش‌یافتاده و ساده تلقی شده‌اند (مثلاً کار درون‌خانه) به همین علت اندیشمندان اجتماعی آن‌ها را نادیده گرفته‌اند.

از زمانی که زنان وارد حوزه‌ی تحقیق شده‌اند به شیوه‌ی جنسیت‌گرایانه و تحریف‌شده ملاحظه شده‌اند، مثلاً در تعیین طبقه‌ی زنان، شغل شوهران‌شان مد نظر بوده است. جنس و جنسیت به‌ندرت متغیرهای تعیین‌کننده مهمی بوده‌اند. جامعه‌شناسانی چون تالکوت پارسونز، زیست جامعه‌شناسان نظیر لومبرزو و فررو به نگرش جنسیت‌گرایانه و تبیین‌های بیولوژیکی از رفتار زنان متهم شده‌اند. هم‌چنین جنس و جنسیت نیز تنها به‌عنوان متغیرهایی به طرح تحقیق اضافه شده‌اند، در حالی که از این نکته غفلت کرده‌اند که تئوری‌های تبیین‌کننده‌ی مورد استفاده، استعمار زنان را توجیه کرده‌اند. طرح‌های دسته‌بندی طبقات اجتماعی، عمدتاً بر اساس شغل مردان بوده و به‌طور شایسته قادر به تمایز انواع مشاغل زنان نبوده است (هارالامبوس و هولبورن، ۲۰۰۴: ۹۸۷).

با توجه به مواضع معرفت‌شناسی فمینیسم، گرایش غالب آن‌ها به سمت پژوهش‌های کیفی است. پژوهش‌گران فمینیسم غالباً اثبات‌گرایی را با دیدگاه مردانه سازگار می‌دانند. از دیدگاه آنان این روش‌شناسی، عینی، منطقی، وظیفه‌محور و ابزاری است. روش‌شناسان فمینیستی بر این باورند که اکثر فنون، داده‌های

⁹¹. Maximization of Objectivity

کمی «داده - فِشْر^{۹۲}» هستند و این فنون داده‌ها را برای مشاهده‌ی یک تصویر بزرگ فشرده می‌کنند. در مقابل، در روش‌های کیفی به بهترین وجه به‌عنوان «داده - افزا^{۹۳}» درک می‌شوند. وقتی داده‌ها فربه شدند، امکان روشن‌تر دیدن ابعاد کلیدی موارد فراهم می‌شود (هس-بایبر و لیوی، ۲۰۰۴؛ نیومن، ۲۰۰۶). به همین علت، از نظر روش تحقیق، گرچه گرایش غالب فمینیست‌ها در جهت کارهای کیفی است، اما این تمایز روش کمی و کیفی نیست که پژوهش فمینیستی را تعریف می‌کند، بلکه تئوری علمی یا معرفت‌شناسی خاصی است که آن‌را متمایز می‌کند (راینهارز، ۱۹۹۲؛ نپلز، ۲۰۰۳؛ دنزین و لینکلن، ۲۰۰۵؛ اتکینسون و همکاران، ۲۰۰۷؛ هامرسلی و اتکینسون، ۲۰۰۷). فمینیست‌ها به تناسب ماهیت کار پژوهش از روش‌های مختلفی اعم از کمی (از جمله روش‌های آزمایش‌گاهی) و کیفی استفاده کرده‌اند. در این‌جا به اصول حاکم بر دو تکنیک مصاحبه‌ی کیفی و پیمایش فمینیستی کمی اشاره می‌کنیم. این اصول در همه‌ی روش‌های کمی و کیفی فمینیستی شده دنبال می‌شود.

در پژوهش مصاحبه‌ای کیفی فمینیستی، همواره زنان با زنان مصاحبه می‌کنند زیرا صحبت زنان با زنان نتایج متفاوت از مصاحبه‌هایی دارد که جنس‌های مخالف عهده‌دار آن بوده‌اند. بسیاری از فمینیست‌ها معتقدند که مصاحبه‌گر باید با مصاحبه‌شونده دوست و آشنا باشد تا غریبه. گروهی دیگر معتقدند که لزوماً این‌گونه نیست. مثلاً مشاوره‌ی که با یک زن استمارشده مصاحبه می‌کند، لازم نیست که حتماً دوست یا آشنای او باشد. مصاحبه‌شونده باید به مصاحبه‌گر اعتماد و او را باور کند. هم‌چنین مصاحبه‌گر باید به مصاحبه‌شونده کمک کند که این کمک می‌تواند به‌صورت آگاهی دادن، فرصت سؤال کردن و غیره باشد. خودآشکارسازی محقق نیز در فرآیند مصاحبه کمک می‌کند تا مصاحبه‌شوندگان راحت‌تر مشکلات خود را بیان کنند. علنی کردن مصاحبه گاهی باعث می‌شود تا خواننده با افراد مورد مطالعه آشنا شود و صدای آن‌ها را بشنود. برخی از فمینیست‌ها توجه روش‌شناختی خاصی به زوج‌ها دارند. برخی دیگر هم معتقدند که مصاحبه با شوهران به دلیل اهمیت آن‌ها برای زنان از اهمیتی بالا برخوردار است. هم‌چنین در برخی از فمینیست‌ها مفاهیم علوم اجتماعی را در روش مصاحبه‌ای تغییر داده و شیوه‌ای جدید برای دیدن جهان خلق کرده‌اند. محقق مصاحبه‌گر فمینیست با گوش دادن به زنان - فهم زنان در نظام‌های اجتماعی خاص - پرده از دنیای تجاربی برداشته‌اند که بد فهمیده یا نفی شده بودند. از نظر فمینیست‌ها دانش از تجربه جدا نیست.

⁹². Data-Condenser

⁹³. Data-Enhancer

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۷۹

دانش تنها از طریق نظریه یا زبان به دست نمی‌آید، بلکه یک محصول تاریخی است و در شرایط خاص سیاسی، اجتماعی، فکری و اجتماعی تولید می‌شود. به همین دلیل، از نظر روش‌شناختی، آن‌ها به این مسئله توجه دارند که چگونه تجربه را در تحقیق وارد کنند و در نظر گیرند (رمضان اوغلو و هولاند، ۲۰۰۶؛ اتکینسون و همکاران، ۲۰۰۷؛ هامرسلی و اتکینسون، ۲۰۰۷).

به شیوه‌ای مشابه و با مطالعه‌ی مصاحبه‌ای کیفی، محققان فمینیستی روش پیمایشی را نیز به صورت «فمینیستی شده» اجرا می‌کنند. در این جهت‌گیری خاص، اصول یک کار پیمایش فمینیستی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- طرح مسئله: طرح مسئله‌ی کمی می‌تواند به دو صورت طراحی شود. اول، می‌تواند در راستای طرح مسایل مربوط به دنیای زنانه باشد (طرح مسایل خاص زنان مانند علایق، مکان‌ها، مشکلات، روابط زنانه و نظایر آن). دوم، ممکن است یک مسئله‌ی عمومی (شامل حتی مسایل مردان) در جهان اجتماعی باشد، اما روی کرد نظری و تحلیلی آن باید زنانه باشد.

۲- محقق کمی: اکثر روی کردهای فمینیستی بر این باورند که با توجه به مبانی پارادایمی این رهیافت، محقق فمینیستی ترجیحاً زن باشد. با وجود این، برخی دیگر می‌گویند که مردان نیز با اتخاذ روی کرد فمینیستی در عمل می‌توانند در تحقیق فمینیستی مشارکت داشته باشند.

۳- اهمیت و اهداف مطالعه: اهمیت و اهداف کار کمی باید با عنایت به فهم، درک و چالش زنانه توجیه و دنبال شود.

۴- ادبیات پژوهشی: ادبیات پژوهشی یک کار کمی باید تا حد امکان مبتنی بر مطالعات فمینیستی باشد. در غیر این صورت می‌توان از ادبیات عمومی تحقیق (شامل ادبیات پژوهشی مردانه نیز) در راستای نقد و تحلیل بیشتر استفاده کرد.

۵- چارچوب نظری تحقیق: به پیروی از طرح تحقیق فمینیستی، ادبیات نظری باید برگرفته از روی کردها، نظریه‌ها و رهیافت‌های فمینیستی باشد. البته ادبیات نظری مردانه نیز می‌تواند برای نقد و تحلیل به کار رود.

۶- نمونه و جامعه‌ی آماری: جامعه‌ی آماری باید شامل زنان درگیر در مسئله باشد، گرچه می‌توان مردان را نیز برای انجام تحلیل تطبیقی نیز وارد فرایند کار کرد.

۷- روش‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها: محقق کمی فمینیستی می‌تواند از تمام تکنیک‌های آماری توصیفی و استنباطی کمی - اثباتی استفاده کند، اما در فرایند تحلیل باید استنباط‌های فمینیستی را مبتنی بر لنز فمینیستی برای تحلیل مسئله‌ی مورد مطالعه‌ی زنانه ارائه دهد.

۸- نتیجه‌گیری و تعمیم: تعمیم‌های فمینیستی تنها در راستای جهان اجتماعی سوژه‌های درگیر مطالعه صورت می‌گیرد و به دنیای مردانه تعمیم داده نمی‌شود.

۹- نگارش تحقیق: نگارش پروژه‌ی تحقیقی باید با ادبیات و ترمینولوژی فمینیستی صورت گیرد و تا حد امکان شکل روایتی -گفتمانی داشته باشد. سبک نگارش فمینیستی باید تا حد امکان از زبان اثبات‌گرایانه‌ی علم دوری کند.

بدین ترتیب، در کلیه‌ی مراحل تحقیق پیمایشی، درگیری هم‌دلانه -حتی به‌طور مقطعی- با سوژه‌های تحت مطالعه و دوری از جهت‌گیری عمودی - سلسله‌مراتبی نسبت به آنان توصیه می‌شود (راینهارز، ۱۹۹۲؛ بوکینگهام، ۲۰۰۴). هم‌چنین، روش‌شناسی فمینیستی بر استفاده از معیارهای اعتبار و روایی در تحقیقات کمی و معیار قابلیت اعتماد، اعتبار پاسخ‌گو (کنترل و تأیید یافته‌ها توسط اعضای زن)، معیار سندیت^{۷۵} در تحقیق و بنابراین کلیه‌ی معیارهای اعتبار در کار کیفی تأکید و آن‌ها را دنبال می‌کنند.

نتیجه‌گیری

در حالی که این مقاله در صدد مطالعه‌ی روش‌های تحقیق فمینیستی بود، بخشی زیاد از آن به مبانی پارادایمی، مناقشه‌های انتقادی و جهت‌گیری‌های واگرایی فمینیستی اختصاص یافت. دلیل این امر آن است که فمینیسم فاقد نوعی روش‌شناسی متمایز و متفاوت از روش‌های کمی و کیفی (و در یک دهه‌ی اخیر روش‌شناسی ترکیبی) است. به همین دلیل، هنوز بر سر این بحث و مجادله‌های متعدد وجود دارد که آیا فمینیسم یک نقد، یک رویکرد، یا یک پارادایم واحد و مستقل یا این که یکی از جهت‌گیری‌های امتدادیافته‌ی پارادایم انتقادی (نقد زنانه) است. در هر صورت جدای از مجادله‌های مذکور، آنچه روش تحقیق فمینیستی را «فمینیستی» می‌کند، بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن است که به مبانی پارادایمی موسوم است.

⁷⁵. Authenticity

بدون درک ابعاد متفاوت روی‌کرد فمینیسم و انتقادهای گوناگون آن از علم متعارف- اثبات‌گرایی، بحث درباره‌ی طرح‌های تحقیق فمینیستی امکان‌پذیر نبود، به همین علت به آن نیز پرداخته شد.

روش‌های تحقیق فمینیستی، برون‌داد نقد فمینیستی به علم دوجنسی‌گرا و اثبات‌گرایانه‌ی مردسالار است. به همین علت، نه اصول و قواعد منطقی و تکنیکی حاکم بر رویه‌های متعارف کمی و کیفی تحقیق، بلکه ویژگی انتقادی آن، روشی به‌نام روش تحقیق فمینیستی را مطرح کرده است در این میان، محققان فمینیستی به‌ویژه به روش‌های کیفی- و مخصوصاً مصاحبه‌های عمیق و ساخت‌نیافته- به‌دلیل ویژگی‌های درون‌نگری، هم‌دلی، رابطه‌ی افقی سوژه- ابژه و غوطه‌وری در جهان طبیعی رویدادهای اجتماعی زنان بیشتر از کارهای کمی و آزمایش‌گاهی علاقه‌مندند. دلیل دیگر این علاقه‌مندی و ترجیح روش‌های کیفی، در نزدیکی و در برخی موارد تشابه مواضع هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پارادایم‌های مدافع تحقیق کیفی مانند پارادایم‌های انتقادی، تفسیری و حتی پست‌مدرن از دیدگاه‌های متفاوت است. این پارادایم‌ها در بسیاری از حوزه‌ها مانند تعریف انسان، ماهیت واقعیت، هدف پژوهش، جهت‌گیری، جای‌گاه ارزش‌ها و غیره نزدیکی و تداخلی قابل ملاحظه با پارادایم فمینیستی دارند. در حالی که تحقیق فمینیستی، جز در موارد معدود، از روش‌های کمی و آزمایش‌گاهی استفاده نمی‌کند.

یکی از نگرانی‌های مهم در طرد یا در بهترین حالت استفاده‌ی محدود و مشروط از روش‌های کمی، نگرانی در زمینه‌ی توانایی محققان در تولید دانش معتبر است. نگرانی‌های مرتبط با حقیقت- عینیت، امروزه از مسایل اصلی روش‌شناسان فمینیستی است و در مورد آن مباحثی فراوان صورت می‌گیرد. بر همین اساس، در دوره‌ی اخیر تلاش شده است تا علاقه و پیوند به جهت‌گیری تقابلی‌گرای کمی- کیفی رها شده و روش‌ها به مثابه امکاناتی پیوستارگونه به نظر رسند که هر محقق در دو سوی این پیوستار حرکت کند و معیار نیکویی، تناسب و کیفیت چنین روش‌هایی نیز بر حسب موضوع و اهداف مطالعه تعیین شود. به‌علاوه، این ایده که فمینیست‌ها «تنها مصاحبه می‌کنند» به چالش کشیده شده و مشروعیت سایر روش‌های دیگر تحقیق نیز به تدریج در حال احیا شدن است. علاقه‌ی فمینیسم به علم اجتماعی رهایی‌بخش بیان‌گر نیاز به طیفی از روش‌ها است که روش‌های «کمی» در آن پذیرفته شده‌اند و جای احترام دارند. به همین دلیل، دیدگاه «صلح‌گرایی روش‌شناختی»^{۷۶} مطرح شده است. این جهت‌گیری باعث شده است که روش‌شناسان کیفی

⁷⁶ . Methodological Pacifism

امروزه بر استفاده از روش‌های کمی و کیفی، اما با جهت‌گیری فمینیستی تأکید داشته باشند. بدین ترتیب، روش‌شناسان فمینیستی مجموعه‌ای از اصول پژوهشی را مطرح کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

- دفاع از موضع‌گیری ارزشی و روی‌کرد فمینیستی
- رد جنس‌گرایی در مفروضات، مفاهیم و سؤال‌های تحقیق
- ایجاد رابطه‌ای عاطفی بین محقق و افراد مورد تحقیق
- حساسیت به این‌که چطور روابط جنسیت و قدرت همه‌ی ابعاد زندگی اجتماعی را به سیطره‌ی خود در آورده است

- ترکیب احساسات و تجربه‌های شخصی محقق در فرایند تحقیق
- انعطاف‌پذیری در انتخاب تکنیک‌های تحقیق و برش مرزهای بین رشته‌های دانشگاهی
- شناسایی ابعاد عاطفی و وابستگی متقابل در تجربه‌ی انسان
- تحقیق کنش-محور که در صدد تسهیل تغییر جامعه‌ای و شخصی است
- فمینیست‌ها بر این باورند که چون تولید دانش یک عمل مردانه و بنابراین یک عمل قدرت است، محققان کیفی و سوژه‌های مورد مطالعه باید دارای سهمی برابر در تولید معرفت باشند. در شکل ایده‌آل آن، فریبند پژوهش باید امری مشارکتی و غیرسلسله‌مراتبی باشد. اقتدار سنتی محققان برای تعریف مسئله، تعیین روش‌های مطالعه و تفسیر یافته‌ها در راستای اموری جای‌گزین از بین می‌رود.

- محققان کیفی فمینیستی به‌طور نیت‌مند عینی نیستند. آن‌ها به‌جای عینیت، بر بازان‌دیشی تأکید دارند.
- محققان کیفی فمینیستی بر درگیر شدن با سیاست‌های متنوع اصراری فراوان دارند. آن‌ها خیل از اهمیت دست‌یابی به درکی مناسب از روابط بین عناصر طبقه، نژاد، ملیت و مانند آن و جنسیت سخن می‌گویند. با توجه به این‌که روش‌های کیفی به درک و فهم کنش اجتماعی تمایل دارند، لذا این روش‌ها منبعی برای مطالعه‌ی هم‌سانی^{۷۷} جنسی‌گرایی، نژادپرستی و تبعیض طبقاتی در دنیای متنوع و ضمناً بسترهای به‌هم مرتبط پسااستعماری، سرمایه‌داری و پدرسالاری هستند. به‌ویژه محققان کیفی معاصر بر ضرورت مرکزیت‌زدایی از دانش حساس هستند که به تجربه‌ی سفیدپوستان، طبقه‌ی متوسط، غربی‌ها و زنان ناهم‌جنس‌گرا بها می‌دهد.

⁷⁷. Simultaneity

تحقیق فمینیستی: مبانی پارادایمی و مجادله‌های انتقادی ۱۸۳

- محققان کیفی فمینیست مصرانه به شیوه‌هایی علاقه‌مندند که در آن‌ها همه‌ی صور پژوهش تحت تأثیر جنس‌گرایی، نژادپرستی و تبعیض طبقاتی در بستر ایده‌آل‌های فمینیستی قرار دارند.

- فمینیست‌ها بر این باورند که داده‌های کیفی در بستر یک رابطه (مانند فرایند متقابل فهم‌سازی بین محققان و سوژه‌ها) تولید می‌شود. این داده‌ها باید به همین شیوه نیز ثبت و تحلیل شوند. در این زمینه کافمن می‌گوید: «مصاحبه‌های کیفی، ابزارهای صرف تولید داده نیستند، بلکه خودشان فی‌نفسه داده هستند».

منابع

- Adams, B. and R. Sydie** (2002) *Contemporary Sociological Theory*, Pine Forge Press.
- Allen, K.** (2005) *Explorations in Classical Sociological Theory: Seeing the Social World*, Pine Forge Press.
- Allen, K.** (2006) *Contemporary Social and Sociological Theory: Visualizing Social Worlds*, London: Pine Forge Press.
- Appelrouth, S. and L. D. Edles** (2004) *Sociological Theory in the Classical Era: Text and Readings*, Pine Forge Press.
- Appelrouth, S. and L. D. Edles** (2006) *Sociological Theory in the Contemporary Era: Text and Readings*, Pine Forge Press.
- Appelrouth, S. and L. D. Edles** (2008) *Classical and Contemporary Sociological Theory: Text and Readings*, Pine Forge Press.
- Atkinson, P. A., and et al** (2007) *Handbook of Ethnography*, Second Edition, Sage Publications Ltd.
- Banister, P. and et al** (1994) *Qualitative Methods in Psychology: A Research Guide*, Open University Press.
- Barrett M. and A. Philips** (1992) *Destabilizing Theory: Contemporary Feminist Debates*, London: Polity Press.
- Blaikie, N.** (2007) *Approaches to Social Inquiry*, Second Edition, London: Polity Press.
- Buckingham, A. and P. Saunders** (2004) *The Survey Methods Workbook: From Design to Analysis*,
- Cahoone, L.** (2003) *From Modernism to Postmodernism: An Anthology Expanded*, Second Edition, Wiley-Blackwell Publisher.
- Calas, M. and L. Smircich** (1996) "From "The Women's" Point of View: Feminist Approaches to Organization Studies", In, *Handbook of Organization Studies*, (Eds), Stewart Clegg, Cynthia Hardy, and Walter Nord, London, Thousand Oaks, CA: Sage.
- Calhoun, C.** (1995) *Critical Social Theory: Culture, History, and the Challenge of Difference*, Wiley-Blackwell Publishers.
- Collins, P. H.** (1997) "Comments on Hekman's Truth and Method: Feminist Standpoint Theory Revisited", *Where's the Power*, *Sings* 22:375-81.

- Collins, R.** (1994) *Four Sociological Traditions*, London: Oxford Press.
- Coslett, T.** (2000) *Feminism and Autobiography: Texts, Theories, Methods*, New York: Routledge Press
- Denzin, N and Y. Lincoln** (2005) *The Sage Handbook of Qualitative Research*, Sage Publication.
- Elliott, A. and B. Turner** (2001) *Profiles in Contemporary Social Theory*. London and Thousand Oaks: Sage Publication.
- Greco, J. and E. Sosa** (1999) *Blackwell Guide to Epistemology*, First Edition, Wiley-Blackwell.
- Guba, E. and Y. Lincoln** (1985) *Naturalistic inquiry*, Beverly Hills, CA: Sage.
- Hall, S.** (1992) "The West and The Rest: Discourse and Power", In, *Formations of Modernity*, Edited by Stuart Hall and Bram Gieben, Open University Press.
- Hamilton, P.** (1992) "The Enlightenment and The Birth of Social Sciences", In, *Formations of Modernity*, Edited by Stuart Hall and Bram Gieben, Open University Press.
- Hammersley, M. and P. Atkinson** (2007) *Ethnography: Principles in Practice*, Second Edition, New York: Rutledge Press.
- Haralambos, M. and M. Holborn** (2002) *Sociology: Themes and Perspectives*. 6th Edition, London: Collins Educational Press.
- Harding, S.** (1986) *The Science Question in Feminism*, Milton Keynes: Open University Press.
- (1987) *Feminism and Methodology*, Milton Keynes: Open University Press.
- (1987) *Feminism and Methodology: Social Science Issues*, Indiana University Press.
- (1990) "Feminism, Science, and The Anti-Enlightenment Critiques", in, Linda Nicholson, (Ed.), *Feminism/Postmodernism*, Pp, 83-106, NY: Routledge Press.
- (1991) *Whose Science? Whose Knowledge? Thinking from Women Lives*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- (1993) "Rethinking Standpoint Epistemology: What is "Strong Objectivity"?", In, Alcoff and Potter (Eds), *Feminist Epistemologies*, pp, 49-82, NY: Routledge Press.
- (2004) *Feminist Standpoint Theory Reader: Intellectual and Political Controversies*, New York: Routledge.
- Hartsock, N.** (1983) "The Feminist Standpoint: Developing The Ground for a Specifically Feminist Historical Materialism", In, S. Harding and M. B. Hintikka, *Discovering Reality*, Dordrecht: Reidel.
- Herrmann, A. C. and A. J. Stewart** (2000) *Theorizing Feminism: Parallel Trends in the Humanities and Social Sciences*, Second Edition, Westview Press.
- Hesse-Biber, S. N. and P. Leavy** (2004) *Approaches to Qualitative Research: A Reader on Theory and Practice*, London: Sage Publications.
- (2006) *Feminist Research Practice: A Primer*, Sage Publications, Inc.
- (2007) *Handbook of Emergent Methods*, London: Sage Publications.

- Hesse-Biber, S. N. and M. L. Yaiser** (2003) *Feminist Perspectives on Social Research*, Oxford University Press, USA.
- Johnson, D. P.** (2008) *Contemporary Sociological Theory: An Integrated Multi-Level Approach*, New York: Springer.
- Jones, A.** (2002) *The Feminism and Visual Culture Reader*, Taylor & Francis Group.
- Julia, M.** (2000) *Constructing Gender*, Brooks/Cole Thomson learning Press.
- Kimmel, E. B. and M. Crawford** (2000) *Innovations in Feminist Psychological Research*,
- Kivisto, P.** (2007) *Illuminating Social Life: Classical and Contemporary Theory Revisited*, London: Pine Forge Press.
- Kleinman, S.** (2007) *Feminist Fieldwork Analysis*, Sage Publications Ltd.
- Keller, E. F.** (1985) *Reflections on Gender and Science*, New Haven: Yale University Press.
- Lengermann, P. M. and J. Niebrugge-Brantley** (1998) *The Women Fouders of Sociology: Sociology and Social Theory 1830-1930*, McGraw Hill Companies.
- Lindlof, T. R, and B. C. Taylor** (2002) *Qualitative Communication Research Methods*, Second Edition, Sage Publications Ltd.
- Lloyd, G.** (1993) *The Man of Reason: Male and Female in Western Philosophy*, Second Edition: Routledge Press.
- Longino, H.** (1990) *Science as Social Knowledge*, Princeton: Princeton University Press.
- Mann , B.** (2005) "World Alienation in Feminist Thought: The Sublime Epistemology of Emphatic Anti- Essentialism," *Ethics and the Environment*, Autumn, 10, 2, 45-72.
- Marshal , G.** (1998) *Oxford Dictionary of Sociology* .Oxford: Oxford University Press.
- May , T.** (1997) *Social Research: Issues, Methods and Process*, London: Open University Press.
- Millman, M. and R. M. Kanter** (1977) *Another Voice. Feminist Perspectives on Social Life and Social Science*, New York: Anchor Books.
- Mohanty, C.** (2003) *Feminism without Borders: Decolonizing Theory, Practicing Solidarity*, Duke University Press.
- Mulinari, D. and K. Sandell** (1999) "Exploring the Notion of Experience in Feminist Thought" .*Acta Sociologica* , vol 42, issue 4, pp.287- 98
- Naples, N. A.** (2003) *Feminism and Method: Ethnography, Discourse Analysis, and Activist Research*, New York: Routledge Press.
- Neuman, L.** (2006) *Social Research Methods: Quantitative and Qualitative Approaches*, Third Edition. London: Allyn and Bacon.
- Peplau, L.A and E. Conrad** (1989) Beyond Nonsexist Research: the Perils of Feminist Methods in Psychology ". *Psychology of women Quarterly*, 379-400.
- Ramazanoglu, C. and J. Holland** (2006) *Feminist Methodology: Challenges and Choices*, London: Sage Publications Ltd.
- Reinhartz, S** (1992) *Feminist Methods in Social Research*. London: Oxford University Press.
- Rose, H.** (1983) Hand, Brain and Heart: Towards a Feminist Epistemology for The Natural Sciences, *Sings* 9: 73-90.

- Schiebinger, L.** (2003) *Has Feminism Changed Science?* Third Edition, Harvard University Press.
- Siedman, S.** (2008a) *The Postmodern Turn: New Perspectives on Social Theory*, Cambridge University Press.
- (2008b) *Contested Knowledge: Social Theory Today*, Fourth Edition, Blackwell Publishing.
- Siedman, S. and J. C. Alexander** (2008) *The New Social Theory Reader*, Second Edition, NY: Routledge Press.
- Smith D. E.** (1990) *The Conceptual Practices of Power: A Feminist Sociology of Knowledge*. Boston: Northern University Press.
- Smith, D.** (2005) *Institutional Ethnography: A Sociology for People*, Altamira Press.
- Tanesini, A.** (1999) *An Introduction to Feminist Epistemologies*, First Edition, Blackwell Publishers Ltd.
- Thompson, L.** (1992) "Feminist Methodology for Family Studies". *Journal of Marriage & Family*, Vol. 54 issues 1. pp: 3-16.
- Turner, J.** (2003) *Structure of Sociological Theory*, New York: Wadsworth Publication.
- Tyson, L.** (2006) *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*, Second Edition, Routledge Press.
- Wallace, R. and A. Wolf** (2005) *Contemporary Sociological Theory: Expanding the Classical Tradition*, Sixth Edition: Pearson Prentice- Hall.